

توسعه‌ی صنعتی، فرهنگ و سیاست‌های طبقه‌ی کارگر: مطالعه‌ی موردی کارگران صنعتی تبریز در انقلاب ایران

والنتین مقدم

ترجمه‌ی عطا رشیدیانی



اشاره‌ی مترجم

در ادامه‌ی بازخوانی تجربه‌ی شوراهای کارگری در انقلاب ایران، این بار به سراغ یکی از متن‌هایی رفته‌ام که نویسنده به واکاوی توسعه‌ی صنعتی، سیاست و فرهنگ حاکم بر شوراهای کارگری کارخانه‌های تبریز پرداخته است. والنتین مقدم در این مقاله از طریق گفت‌وگو با یکی از اعضای بنیان‌گذار شوراهای کارگری و تحلیل آن در مناسبات ساختاری در کارخانه‌های تبریز به ترسیم فضای کارگری، مناسبات تولید، وضعیت فرهنگی و طبقاتی کارگران، و میزان تأثیرگذاری گروه‌های چپ بر مسئله‌ی شوراها پرداخته است. مقدم در این مقاله برخلاف نوشتار قبلی خود «[شوراهای کارگری و دهقانی در انقلاب ایران](#)» با فاصله گرفتن از علائق سیاسی خود در مقام یک آکادمیسین با رویکردی جامعه‌شناختی به سیاست و فرهنگ حاکم بر مناسبات کارگری در تبریز می‌پردازد. مقاله شامل گفت‌وگویی خواندنی با «جواد» و دیدگاه‌های وی درباره‌ی فضای کارخانه و سیاست حاکم بر زیست کارگری و تحلیل عاملیت کارگران در جهان سوم است. آنچه این نوشتار را از دیگر مقالات مربوط به شوراهای کارگری متمایز می‌کند؛ تحلیل شوراهای کارگری و مناسبات عینی و زیست سیاسی و اعتقادی کارگران از زبان کارگری است که خود از بطن زندگی کارگری برخاسته و متناسب با شرایط خانواده و کار در کارگاه‌های کوچک به سمت گروه‌های چپ رادیکال گرایش پیدا کرده است. (م.)

چکیده: این مقاله با بررسی سوژه‌های تاریخی، عاملیت اجتماعی و آگاهی طبقه‌ی کارگر، به واریسی یک نمونه‌ی متأخر، یعنی نقش کارگران صنعتی در انقلاب ۱۳۵۷ ایران و مبارزات سیاسی-اجتماعی در جمهوری اسلامی می‌پردازد. این مقاله با تلفیق تحلیل ساختاری و مصاحبه با یکی از اعضای بنیانگذار شورای رادیکال کارخانه [ها] در تبریز، به بررسی پیوندهای بین توسعه‌ی اقتصادی، ساختار اجتماعی و سیاست طبقاتی می‌پردازد و نشان می‌دهد که اقدامات فرهنگی و اقتصادی، عاملی اساسی در درک آگاهی و سیاست طبقه‌ی کارگر، و ظرفیت کارگران برای کنش مستقل (به‌عنوان بخشی

از پرولتاریای صنعتی) و گُنش جمعی (به‌عنوان بخشی از جنبش انقلابی توده‌ای) هستند.

مقدمه

بحث مستمر درباره‌ی سوژه‌های تاریخی و عوامل اجتماعی تغییر، دیدگاه‌های مختلفی در زمینه‌ی نقش نیروی کار در جوامع (و اقتصادهای) معاصر و ظرفیت کارگران برای نشان دادن موضع سیاسی انقلابی ارائه شده است. نظریه‌ی رویارویی کار- سرمایه به‌طور پیوسته تکاپویی با بار ایدئولوژیک است که به همان اندازه که دیدگاه و مسلک نویسنده را آشکار می‌کند، همان کار را در مورد وضعیت واقعی و چشم‌انداز طبقه‌ی کارگر هم انجام می‌دهد. همان‌طور که در تحلیل‌های مختلف گرز^۱ (۱۹۸۲) اولف هیملستراند^۲ و همکاران (۱۹۸۱) بوراوی^۳ (۱۹۸۴) و اندرسون^۴ (۱۹۸۳) نشان داده شده است، بین کسانی که در سنت مارکسیستی یا حول آن قرار دارند همیشه اتفاق نظر وجود ندارد. هرچند گرایش غالب نخستین مارکسیست‌ها با تحولات جنبش‌های کارگری کشورهای مختلف زیر سؤال رفته باشد، اما ابزارهای اساسی تئوری مارکسیستی در تجزیه و تحلیل مسائل و چشم‌اندازهای کار، همچنان سودمند است و این تحقیقات علمی منابعی غنی از مطالعات موردی و پژوهش‌هایی در کشورهای مختلف در مورد مبارزه‌جویی کارگری است.

این ایده که بین توسعه‌ی اقتصادی و سیاست (مبارزه‌ی طبقاتی) رابطه وجود دارد، کماکان مفید است. مارکسیست‌ها سیاست طبقاتی را در ارتباط با صنعتی شدن مورد بررسی قرار می‌دهند، با این تصور که نظام قشربندی و مبارزه‌ی طبقاتی، عمیقاً تحت تأثیر دوره‌ی فناوری‌های موجود است، خواه این دوره پیشاصنعتی، صنعتی یا پساصنعتی باشد. (لیپست ۱۹۸۱) پیوند میان صنعتی‌سازی و سیاست، دیگر همچون گذشته به

۱. Gorz

۲. Himmelstrand

۳. Burawoy

۴. Anderson

صورت مکانیکی یا چنان امری قابل پیش‌بینی به کار گرفته نمی‌شود. برخی از نویسندگان مارکسیست به تأثیرات رادیکال‌کننده‌ی تجربه‌ی کارگران «در نقطه‌ی تولید» اشاره کرده‌اند، به‌قول بوراوی مسئله «سیاست تولید» است، مفهومی که استفنز^۱ (۱۹۷۹) نیز در مطالعه‌ی خود پیرامون کارگران سوئدی به کار می‌برد. گوردن^۲ ادواردز^۳ و ریچ^۴ (۱۹۸۲) [نیز] با روشی متفاوت در مطالعه‌ی خود به چگونگی تکامل بازارهای کار بخش‌بندی‌شده پرداخته‌اند که منجر به جداافتادگی و تضعیف طبقه‌ی کارگر شده است. لوید^۵ (۱۹۸۲) در مطالعه‌ی خود در مورد کارگران در جهان سوم استدلال کرده است که در غیاب صنعتی‌سازی گسترده، در وضعیت پرولتری شدن ناقص، و در جایی که سنت سازمان‌دهی مستقل کارگری وجود ندارد، در بهترین حالت می‌توان انتظار یک سیاست پوپولیستی را داشت. در مقابل، جیمز پتراس^۶ (۱۹۷۸) استدلال کرده است که از آنجایی که توسعه‌ی سرمایه‌داری حول بخش صنعتی (تولید صنعتی) متمرکز شده است، طبقه‌ی کارگر صنعتی عامل اجتماعی اصلی در جهان سوم است. مطالعه‌ی همفردی در مورد کارگران خودروسازی برزیل در سال ۱۹۸۲ کمک مهمی به درک ما از نقش کارگران صنعتی در جهان سوم می‌کند.

در ایران، اعتصابات صنعتی مهر ۱۳۵۷ تا بهمن ۱۳۵۷ و به‌طور خاص ظهور و سقوط شوراهای کارگری در بخش صنعتی مدرن در طی خیزش انقلابی و پس از آن، پرسش از آگاهی و توانایی طبقه‌ی کارگر صنعتی ایران را مطرح کرد. شوراها، که نوعی کنترل کارگری را اعمال می‌کردند، در کارخانه‌هایی استقرار یافتند که مالکان / و یا

۱. Stephens

۲. Gordon

۳. Edwards

۴. Reich

۵. این لوید تحت عنوان «طبقه‌ی کارگر و تهیدستان شهری در جهان سوم (بررسی و تحلیلی پیرامون وضعیت طبقاتی و قشربندی نیروی کار در جهان سوم)» توسط حسینعلی نوذری ترجمه و انتشارات آشیان منتشر کرده است. (مترجم)

۶. Petras

مدیران آنها در جریان خیزش‌های سیاسی اجتماعی ضد شاه و بلافاصله پس از آن فرار کرده یا از آن اخراج شده بودند. (آزاد ۱۹۸۰. بیات ۱۹۸۳. گودی ۱۹۸۰. مقدم ۱۹۸۴) اگر چه ماهیت هر شورا از کارخانه‌ای به کارخانه دیگر متفاوت بود، اما شوراها حق مدیریت کامل یا جزئی از تولید، توزیع و سازوکار مالی محل کار را برای خود قائل شدند. [که در پی آن] مشکلاتی پدید آمد، و شوراها با ابزار زور و واگذاری برخی امتیازات توسط رژیم جدید اسلامی و در نتیجه‌ی تناقضات درونی خود، تضعیف شدند. در یک صورت‌بندی اجتماعی در حال توسعه که در آن مناسبات تولید سرمایه‌داری فراگیر نیست، صورت‌های گوناگون نظام‌های تولیدی که در کنار هم زیست می‌کنند، اشکال فرهنگی، ایدئولوژیکی و سیاسی متناظر با خود را خلق می‌کنند. این پیچیدگی فعالیت اقتصادی، منجر به ایجاد یک سیاست متناض می‌شود. در مورد ایران، شروع دیر هنگام توسعه‌ی سرمایه‌داری، فرایند صنعتی شدن، جایگزین اشکال از پیش موجود فعالیت اقتصادی (مانند بازار، انواع بی‌شمار خوداشتغالی و تولید و تجارت خرده‌کالایی) نشده بود؛ به هر حال، صنعتی شدن، پدیده‌ی نسبتاً جدیدی بود. و در نتیجه‌ی سرکوب سیاسی فراگیر مبتنی بر استبداد سلطنتی گفتمانی را توسعه نداده بود که بتواند دموکراتیزاسیون و مدرنیزاسیون را به‌عنوان هدفی ضروری، مطرح کند. علاوه بر این، طی دوران صنعتی شدن شتابان، مهاجران بی‌سواد یا با تحصیلات کم و از نظر سازمانی بی‌تجربه‌ی روستایی، جایگاه‌های بالقوه‌ی طبقه‌ی کارگر شهری را اشباع کردند. این همان بستری است که در آن ایدئولوژی اسلامی در جریان انقلاب دست بالا را پیدا می‌کند و بعد از آن پوپولیسم اسلامی را بنا می‌کند.

اقتصاد سیاسی تمایل دارد فضای فرهنگی را نادیده بگیرد، هرچند در این میان وُرسلی^۱ (۱۹۸۴) یک استثنای قابل توجه است. سیاست‌های طبقه‌ی کارگر نه تنها به توسعه‌ی اقتصادی یا عمق و دامنه‌ی صنعتی شدن، بلکه همچنین به ایده‌ها، ارزش‌ها، ایدئولوژی‌ها و تجربه‌ها گره خورده است. آنچه تیلی^۲ (۱۹۸۶) «رپرتوار»^۳ کنش جمعی

۱. Worsley

۲. Tilly

۳. Repertoire

یک جمعیت نامیده است - مجموعه کارهایی که یک گروه می‌داند چگونه باید انجامش دهد - شامل اشکال فرهنگی که امکان‌های کنش جمعی آنان را محدود می‌کند. در ایران، ایدئولوژی مذهبی، فرهنگ اسلامی و غیاب یک فرهنگ سیاسی دموکراتیک، مؤلفه‌های اساسی در شکل دادن به آگاهی و سیاست طبقه‌ی کارگر بودند. مشخصات بارز نقش کارگران صنعتی ایران در انقلاب و مبارزات سیاسی و اجتماعی پس از آن را می‌توان بدین ترتیب تشریح کرد:

۱. پیشروترین بخش نیروی کار ایران، یعنی کارگران صنعتی مدرن (نفت، پتروشیمی، تولید صنعتی، خدمات شهری مانند برق و راه‌آهن) آخرین قشر اجتماعی بودند که به اعتصابات عمومی، که در طول سال ۱۳۵۷ گسترش یافت، پیوستند. این امر موجب افزایش گمان‌زنی‌هایی درباره‌ی ماهیت محافظه‌کارانه‌ی «اشرافیت کارگری» مذکور شده است.

۲. نه طبقه‌ی کارگر ایرانی به‌عنوان یک کلیت و نه کارگران صنعتی حول یک برنامه‌ی منسجم برای دموکراتیزه کردن و مدرنیزاسیون سازمان‌دهی نشده بودند. طبقه‌ی کارگر دارای تمایزات ساختاری بود؛ همچنین از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیکی از هم گسسته بود.

۳. پوپولیسم اسلامی رژیم جدید، در سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ چپ‌هایی که سعی داشتند استراتژی‌ها و برنامه‌های جدیدی را برای جامعه‌ی ایران صورت‌بندی کنند، خلع سلاح کرد. همچنین در جلب حمایت بخش بزرگی از طبقه‌ی کارگر نسبتاً موفق بود. [در نتیجه] برای بسیاری از چپ‌ها، این امر منجر به «از دست دادن اعتماد» به طبقه‌ی کارگر شد.

۴. در دوره‌ی پس از زوال شوراهای کارگری، و همزمان با تشدید جنگ با عراق و بحران اقتصادی دولت، طبقه‌ی کارگر دوران بیکاری و ازهم گسیختگی را از سر گذراند.

اصطلاح «رپرتوار» در دیدگاه چارلز تیلی برگرفته از اجرای موسیقی است. در واقع تیلی جنبش را به صورت مجموعه‌ای از قطعات موسیقی می‌داند که در پی هم اجرا می‌شوند. تیلی باور دارد که جنبش‌های اجتماعی هم چنین امکاناتی را در اختیار دارند. (مترجم)

سه پرسش بنیادی را می‌توان در مورد کارگران صنعتی در ایران مطرح کرد. اول این‌که، نقش کارگران در انقلاب را چگونه باید تفسیر کرد؟ آیا نقشی فرمیستی، انقلابی، منفعت‌جویانه، یا ترقی‌خواهانه داشته؟ دوم، آیا انقلاب برای طبقه‌ی کارگر و جنبش کارگری گامی رو به جلو بود یا یک عقب‌گرد؟ کارگران چه تجربه‌ای را در خلال انقلاب به‌دست آوردند؛ یا برعکس، تا چه اندازه روند گسترش آگاهی طبقاتی را تضعیف و مخدوش کردند؟ سوم این‌که، با توجه به محدودیت‌های ساختاری، هژمونی کنونی پراکسیس اسلامی، و ماهیت روابط صنعتی، چشم‌انداز احیای جنبش کارگری چیست؟ این پژوهش به بررسی فعالیت‌های سیاسی کارگران در یکی از مناطق مهم صنعتی ایران می‌پردازد: تبریز و پیرامون آن. دلیل انتخاب تبریز از آن‌جا نشأت می‌گیرد که تبریز در جریان انقلاب سال ۱۳۵۷ و پس از آن، جایگاه متمایز رادیکال‌ترین شوراهای کارگری را که در کارخانه‌های سراسر ایران تأسیس شده بود، به‌دست آورد. اشاره می‌کنم که تبریز در شمال غربی استان آذربایجان شرقی واقع شده و یکی از شهرهای بزرگ ایران است. ساکنان آذربایجان شرقی (و استان همجوارش یعنی آذربایجان غربی) به «ترک‌های آذری» معروف هستند؛ آنها با گویش ترکی صحبت می‌کنند و بعد از اکثریت فارس‌ها] بزرگ‌ترین جامعه‌ی قومی ایران را تشکیل می‌دهند. آذربایجان تاریخی طولانی و پرچوش‌و‌خروش دارد، و تبریز مرکز اقتصادی و سیاسی بسیار مهمی بوده است. طی انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵، این استان شاهد فعالیت‌های سیاسی مهمی بوده است، و در دهه‌ی ۱۳۰۰ کارگران تبریز توسط حزب کمونیست تازه تأسیس شده در اتحادیه‌های کارگری سازمان‌دهی شدند، و در سال‌های ۱۳۲۳-۱۳۲۴ تجربه‌ای چشمگیر در خودمدیریتی قومی و سیاست مترقی را رقم زدند.

مطالعات کار ایرانی، حوزه‌ای توسعه‌نیافته و نقش کارگران ایرانی در انقلاب موضوعی مغفول‌مانده است. به همین دلیل، تنها توانسته‌ام تعداد کمی از منابع دست دوم ایرانی را مورد بررسی قرار دهم.^۱ همچنین در ایران امکان انجام تحقیقات اجتماعی

۱. نخستین اتحادیه‌ی مدرن کارگری ایران در سال ۱۲۸۴ سازمان‌دهی شد و اولین اعتصاب کارگری در ایران مربوط به سال ۱۲۸۸ است. علی‌رغم این واقعیت که شاید ایران قدیمی‌ترین جنبش کارگری در خاورمیانه را دارد، اما تاریخ طبقه‌ی کارگر ایرانی در مطالعات تحقیقی این منطقه نادیده گرفته شده

(به‌طور مثال پیمایش‌ها) که به نوعی مستلزم مطالعه‌ی موشکافانه و نظام‌مند تجارب کارگران در دوران بزنگاه انقلابی، تغییر نگرش آنها نسبت به رژیم جدید و... است، وجود ندارد. اما در عین حال این شانس را داشتم که از مصاحبه‌ی خود با یکی از اعضای مؤسس شوراهای کارگری صنعتی تبریز که در تابستان ۱۳۶۴ با او صحبت کرده بودم چارچوبی ترسیم کنم. این مصاحبه در پاریس انجام شد، و جواد که زمانی یک کارگر فعال و کنشگر بود، اکنون یکی از اعضای بیکار جامعه‌ی به لحاظ اجتماعی گسترده‌ی تبعیدیان ایرانی است. جواد در طول چند ساعت که همراه با صرف فنجان‌های قهوه و صرف ناهار در کافه‌ای در محله‌ی تُرکی پاریس بود، تصویری شگفت‌انگیز از کار، فرهنگ و سیاست در تبریز ارائه کرد.^۱ این پژوهش، در جستجویی برای روشن ساختن پیوندهای میان توسعه‌ی صنعتی، فرهنگ و سیاست طبقه‌ی کارگر در نمونه‌ی ایران، روش مردم‌نگاری و تحلیل ساختاری را در ترکیب با یکدیگر به کار می‌برد.

است. دو اثر اخیر تلاش کرده اند این غفلت را جبران کنند. (حبیب لاجوردی ۱۳۶۴، ویلم فلور ۱۳۶۳) آنها سیر تکاملی نیروی کار صنعتی و مبارزه‌جویی اتحادیه‌های کارگری را طی دهه‌ی ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ مستندسازی کردند، در حالی که هر دو مشکلات خاصی در رویکرد خود به این مسئله دارند. (هنگامی که کارگران توسط سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها رهبری می‌شدند). تعدادی از رساله‌های دکتری ایرانی‌ها نیز به مطالعه‌ی نیروی کار ایرانی اختصاص یافته است.

^۱. آگاهی‌ام از این که جامعه‌ی تبعیدی در پاریس یک منبع معتبر جامعه‌شناختی بود منجر به دیدار با جواد شد، کسی که به خاطر هوادار بودن تنها مصاحبه با من را پذیرفت. علاوه بر این، ما پیشینه‌ی قومی مشابهی داشتیم - هر دو متعلق به خانواده‌هایی بودیم که در آذربایجان بودند و هر دوی ما بستگانی داشتیم که در طی حیات کوتاه‌مدت جمهوری آذربایجان فعال بودند. در نتیجه، جواد به‌خصوص در حرف زدن با من، پر حرف و بدون هول‌وهراس بود، چرا که، همانطور که توضیح می‌داد، من به‌شخصه، نمی‌توانستم لهجه‌ی غلیظ ترکی او را مسخره کنم. (با توجه به سال‌ها اقامت در خارج از کشور، هنگامی فارسی حرف زدن لهجه دارم) بنا بر برخی دلایل غیر قابل توضیح در این جا، فارس‌ها (گروه فرهنگی مسلط در ایران) به‌طور گسترده‌ای لهجه‌ی ترکی را مسخره می‌کنند. یکی از اعضای گروه تحقیقاتی در پاریس که جواد وابسته به آنها بود، بعداً به من گفت که جواد از بحث‌های طولانی در جلسات به دلیل لهجه‌ی غلیظش امتناع می‌کند. البته این مسئله، تفسیر غم‌انگیزی از هژمونی فرهنگ فارس است.

یک کارگر صنعتی سخن می‌گوید

زمانی که در تیر ۱۳۶۴ در پاریس با هم ملاقات کردیم، جواد ۲۸ سال داشت. او دو سال قبل به دلایل سیاسی از ایران گریخته بود و از راه ترکیه به پاریس آمده بود. پیشینه‌ی طبقه‌ی اجتماعی جواد از طبقه‌ی کارگر صنعتی بود. پدر و پدر بزرگش کارگر صنعتی بودند. پدرش عضو یکی از شوراهای کارگری بود که دمکرات‌ها در آذربایجان تأسیس کرده بودند.^۱ مانند پیشینه‌ی بسیاری دیگر از آذربایجانی‌های ایران، پدر بزرگ‌های جواد سال‌ها در قفقاز روسیه کار کرده بودند. جواد در سن ۱۲ یا ۱۳ سالگی، در کارگاه‌های عمدتاً ماشین‌سازی شروع به کار کرد. او در عین حال به‌طور مرتب به مدرسه می‌رفت، بنابراین او در روزهای جمعه و روزهای غیرکاری دیگر و همچنین تعطیلات تابستانی مشغول به کار بود. جواد توضیح داد، در نخستین تجربه‌ی کاری‌اش، می‌بایست ۱۵ ساعت کار کند تا در ازای‌اش ۳ تومان درآمد داشته باشد. (۳۰ ریال، یا به نرخ ارز آن زمان ۳۰ سنت) در سال ۱۳۵۴ بعد از آن که در کارگاه زیر نظر استاد (استاد یا مالک / کارگر کارگاه) به ۱۵ یا ۱۶ ساعت کار در روز می‌پرداخته توانسته ۱۰ تومان درآمد داشته باشد. جواد کارهای متنوع و زیادی مثل نظافت کارگاه و آبدارچی بودن را تجربه کرده؛ که از جمله وظایفش پر کردن آفتابه برای صاحب کارگاه بوده. این کار[ها] خوشایند و آبرومندانه نبوده، اما تا زمانی که خودش مهارت کافی به دست آورد، به این کار ادامه داد. وی پس از تشریح وظایف و شرایط کارگاه‌ها که کم‌تر جنبه‌ی آموزشی و سازنده داشتند، خاطرنشان کرد؛ «به دلیل رنج‌هایی که در کارگاه‌ها تجربه کردم، پذیرای بسیاری از ایده‌های چپ بودم». او اضافه کرد «دقیقاً به خاطر شرایط موجود در کارگاه‌ها، چپ‌گرا شدن برای من خیلی راحت بود». از او در مورد

۱. در مورد فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، کتاب یرواند آبراهامیان را ببیند. (۱۳۶۰) این حزب سیاسی سوسیالیستی اولین دانشگاه استان را ساخت، آذری را به‌عنوان زبان رسمی تعیین کرد، کارگران را تشویق به مشارکت کرد و زیر ساخت‌های عمده‌ای ساخته شدند. این جنبش مَنحصربه فرد از مشارکت زنان و مردان، مسیحیان همچون مسلمانان، کارگر [ان] و روشنفکران پشتیبانی می‌کرد. جمهوری خودمختار (نه تجزیه‌طلب) دموکراتیک آذربایجان پس از خروج نیروهای شوروی در سال ۱۳۲۴ در حمله‌ی خونین دولت مرکزی سقوط کرد.

زندگی خانوادگی و اهمیت مذهب پرسیدم. باید متذکر شد که صرف نظر از پدیده‌ی [آیت‌الله] خمینی، احساساتِ ضد روحانیت در میان اقشار وسیعی از مردم اعم از شهری و روستایی قدمتی دیرینه دارد که در اشعار حافظ و لطیفه‌های عامیانه نیز دیده می‌شود. جواد در پاسخ به پرسش من این نظر را تأیید کرد. جواد با خنده می‌گوید: «پدر و مادرم علاقه‌ای به روحانیت نداشتند؛ آنها ریش را دوست نداشتند.» با این حال، پدر و مادرش معتقد بودند؛ «مادرم همیشه دعا می‌کرد.» او گفت که پدرش تنها زمانی که پیر شد روی به مذهب آورد، چرا که «از آنچه ممکن است پس از مرگ برایش اتفاق بیفتد می‌ترسید.» این خانواده ملاحظه‌ی ایام مذهبی و مناسکی همچون روزه را داشتند، ولی در سایر موارد، به تعبیر خود جواد، «ضد روحانی» بودند.

همچنین مشخص شد که والدینش مُصرانه از او خواسته بودند که به مدرسه برود. او تعریف می‌کرد «اگر به خاطر مادرم نبود، از هفت سالگی قالی‌باف می‌شدم». اما مادرم در خانه‌های مردم کار می‌کرد، تا ما او و خواهران و برادرانش، چهار برادرش و یک خواهر [بتوانیم به مدرسه برویم. جواد پس از اخذ دیپلم دبیرستان در مؤسسه‌ای فنی، یعنی هنرستان فنی و حرفه‌ای تحصیل کرد. او می‌گفت، در همان جا بوده که با ایده‌های چپ‌گرایانه مواجه شده. است مواجهه‌ای که پیش از انقلاب رقم خورده بود.

در همان زمان، آذربایجان شرقی، که شهر تبریز مرکز آن بود، به‌عنوان مرکز صنعتی اصلی در برنامه‌ی توسعه‌ی دولت پهلوی برای اقتصاد ایران ظهور کرد. (گراهام ۱۹۷۹؛ مک لاکلان ۱۹۷۷) تبریز از دیرباز مرکز اصلی تجارت (با اروپا و روسیه) و تولید صنعتی در مقیاس کوچک بوده است. (عیسوی ۱۹۷۲) در اواخر دهه‌ی ۱۳۳۰ و اوایل دهه‌ی ۱۳۴۰ شهرهای تبریز و اردبیل تحت عنوان بخشی از برنامه‌ی تدریجی تنوع‌بخشی منطقه‌ای، به‌عنوان مراکز صنایع مهندسی ایران انتخاب شدند. در این منطقه در سال ۱۳۴۹ با همکاری شوروی و چک، یک کارخانه‌ی ماشین‌سازی، و یک کارخانه‌ی مونتاژ تراکتور راه‌اندازی شد. همچنین یک نیروگاه بزرگ برق آبی نیز دایر شد. انستیتو تکنولوژی تبریز کاملاً شناخته شده بود و [برای ورود به آن] برای دانش‌آموزان سراسر کشور کنکور برگزار می‌شد. بنابراین نه‌تنها دانشجویان «ترک»، بلکه دانشجویان «فارس» هم در انستیتو حضور داشتند.

جواد در انستیتو، در نمایشگاه‌های کتاب شرکت می‌کرد، مطالعات گسترده‌ای داشت، با دانشجویان رادیکال مواجهه داشت، در گروه‌های کوهنوردی که بحث و گفتگوی سیاسی عنصر لاینفک آن بود شرکت می‌کرد، و چندین بار با دانشجویان مذهبی (ضد چپ) درگیر شد. زمانی که جنبش ضد شاه آغاز شد، جواد به دیگر دانشجویان چپ در انستیتو پیوست، اعلامیه پخش می‌کرد، تظاهرات را سازمان‌دهی می‌کرد و فعالیت‌های مشابه دیگری نیز انجام می‌داد. از جواد پرسیدم، دانشجویان رادیکال بیشتر چه کسانی بودند؟ جواد گفت در حالی که دانشجویان فارس نیز در میان دانشجویان رادیکال حضور داشتند، اما اغلب از مشارکت در فعالیت‌های علنی «ترس» داشتند. جواد بیش از پیش به [سازمان] پیکار، یکی از چند گروه سیاسی چپ‌گرا که در جریان جنبش ضد شاه ظهور کرده بود متمایل شد. و پس از سقوط شاه، به سازمان پیکار پیوست.

بعد از انقلاب، جواد در کارخانه‌ی مونتاژ موتور که ۱۰۰ نفر نیرو داشت مشغول به کار شد. این کارخانه در زمهری بسیاری از تأسیسات صنعتی متوسطی بود که در دهه‌های ۴۰ و ۵۰، یعنی دوران شتابان صنعتی شدن ایران، یک‌باره به‌وجود آمدند. طبق استانداردهای ایرانی، این کارخانه‌ها «بزرگ» نامیده می‌شوند، همان‌طور که هر شرکت صنعتی‌ای که بیش از ۱۰ کارگر در استخدام خود دارد، چنین نامیده می‌شود. در این کارخانه‌ی مشخص که جواد به‌عنوان یک کارگر ماهر در آن کار می‌کرد، در مجموع ۷۵ کارگر تولیدی مشغول به کار بودند؛ ترکیب نیروی کار در این مجموعه طیفی از رانندگان (کارگران حمل‌ونقل) و کارمندان یقه‌سفید را شامل می‌شد. جواد که در خلال حضور خود در انستیتو و انقلاب، بیش از پیش سیاسی شده بود، به «نماینده‌ی سیاسی» کارگران بدل شد. در همین زمان، در جنبش شوراها که در سراسر بخش صنعت ایران در حال گسترش بود، فعال شد. (آزاد ۱۳۵۸) و با توجه به این قابلیت، با دیگر کارخانه‌های تبریز و اطراف آن ارتباط برقرار می‌کرد.

صنعتی‌شدن و قشربندی طبقه‌ی کارگر تبریز

از اوایل دهه‌ی ۱۳۴۰، دولت پهلوی پروژه‌ی توسعه سرمایه‌دارانه را براساس دو ستون صنعتی‌سازی جایگزین واردات و اصلاحات ارضی، آغاز کرد. علت وجودی صنعتی‌سازی جایگزین واردات، این بود که واردات یا ظرفیت‌های وارداتی کالاهای صنعتی را جایگزین می‌کرد که با نظارت دولتی بر واردات رقابتی معین می‌شد و از رهگذر هزینه‌ی گمرگی و تعرفه‌ی بالا و محدودیت‌های قابل‌فهم در استفاده از واردات، در قالب جواز و عوارض عملیاتی می‌شد. در ایران موقعیتی برای حمایت دولتی از صنعت داخلی فراهم آمد که خود منجر به رشد ناگهانی تولید صنعتی - بزرگ، متوسط و کوچک - شد. بدین‌صورت که کالاها را عمدتاً برای بازار داخلی تولید می‌کرد. متعاقب تکثیر بنگاه‌های پیشرفته و ساده‌ی تولیدی (هر چند که اغلب در تهران و اطراف آن متمرکز است) اشکال مختلفی از فناوری تولید و فرایند کار نیز در دل آنها رشد کرد.

پژوهش‌های [های] مربوط به صنعتی‌شدن، به تغییرات گسترده در چهار زمینه استناد می‌کنند؛ ماهیت کار (به‌دلیل مکانیزه شدن)، جمعیت‌نگاری (مهاجرت شهری و روستایی، رشد طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی متوسط حقوق‌بگیر و مواردی از این دست) روابط انسانی و اجتماعی (خیزش بزرگ، سازمان‌های بوروکراتیک، تعامل با طیف وسیعی از مردم، سست کردن روابط با گروه‌های اولیه، اهمیت آموزش رسمی و مواردی از این دست) و ارزش‌ها (که در گذر از یک جهان‌بینی عمدتاً مذهبی به یک جهان‌بینی سکولار دیده می‌شود). این چارچوبی است که در دنیای غرب به‌دست آمده است. هر چند که عناصر فوق را می‌توان در فرایند صنعتی‌شدن جهان سوم نیز پیدا کرد، اما واضح است که این تمام داستان نیست. جهان سوم تجربه و تاریخ کاملاً متفاوتی داشته است (و در درون این منطقه هم تمایزات قابل‌توجهی وجود دارد) چرا که صنعتی‌شدن و مدرنیزاسیون، توأمان با سایر تحولات به‌ظاهر نامتجانس پیش رفته است. علاوه بر این، استعمار و مداخلات خارجی نه‌تنها در ظرفیت‌های اقتصادی کشورهای معاصر جهان سوم تأثیر گذاشته است، بلکه در فضای فرهنگی نیز، که واکنش به امپریالیسم فرهنگی غربی اغلب اشکال افراطی پس‌زدن و عزلت‌گزینی را به خود می‌گیرد، تأثیرگذار بوده است.

صنعتی‌شدن در ایران بخشی از یک فرایند بزرگ‌تر جهانی بود که منجر به ظهور کشورهای شد که «نیمه‌پیرامونی» (والرشتاین ۱۹۸۳، فرانک ۱۹۸۲) یا کشورهای تازه صنعتی شده نامیده می‌شدند. (فرول، هاینرش و کری ۱۹۸۰؛ بالاسا ۱۹۸۱) در مطالعات توسعه در دهه‌های ۱۳۵۰ ایران بعضی اوقات در فهرست کشورهای تازه صنعتی شده قرار می‌گرفت. (لال ۱۹۸۱: ۲۱۹) نویسندگانی که در مورد استراتژی‌های صنعتی‌شدن ایران صحبت کرده‌اند، چه بسا در این مورد دچار اغراق شده باشند، چرا که صنعت مدرن بسیار جدید و محدود (هر چند سریع) بود که نمی‌توانست متضمن چنین ستایشی شود.^۱ علاوه بر این، ظهور یک بخش صنعتی مدرن، به موازاتِ تداوم و گسترش فعالیت‌های صنعتی «سنتی» قرار می‌گرفت. (مقدم ۱۹۸۵) در ادبیات موضوعی توسعه، تقسیم اقتصاد به بخش‌های دوگانه، از یک سو دلالت به بخش‌های مدرن، توسعه‌پذیر و سرمایه‌دارانه‌ای دارد که ب منظور تولیدِ انبوه برای بازار صادرات مهیا شده و از سوی دیگر دلالت بر بخش معیشتی «سنتی» دارد که به سمت تولید کشاورزی و صنعتگری در مقیاس کوچک و معطوف به بازار داخلی، آماده شده است. این دو بخش - سرمایه‌داری (شامل شرکت‌های انحصاری و رقابتی) و غیر سرمایه‌داری - از لحاظ سازمان‌دهی و مقیاس تولید بسیار متفاوت هستند. ویژگی ساختارهای موزی و دو بخشی هر چند در ایران نمودی برجسته دارد، اما محدود به ایران نیست. مجموعه‌ای از روندهای پیچیده که در توسعه‌ی سرمایه‌داری ایفای نقش می‌کنند، به بهترین شکل در سخنان ساتکلیف بیان شده است (۱۹۷۱):

شکلی از صنعتی‌سازی به شیوه‌ای کاملاً گسترده در حال وقوع است. اما در بسیاری از کشورها صنعتی‌سازی از عناصر مختلفی تشکیل شده است که همگن نیستند و بدون تردید مدرنیزاسیون اقتصادی را بازتاب نمی‌دهند. آنچه به نظر می‌رسد در حال اتفاق افتادن است این‌ست که، صنعت مدرن در سطوح رشد و

^۱ سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه در یک مطالعه در سال ۱۳۵۶، پیش‌بینی کرد که تولید مدل‌های استاندارد ماشین به سمت کشورهای چون، برزیل، آرژانتین، مکزیک، کره جنوبی و ایران جابه‌جا می‌شود (یا تغییر مکان می‌دهد) یکی از درس‌های بی‌شماری که از انقلاب اخیر ایران می‌توان آموخت، مربوط به قضاوت‌های نابه‌هنگام در مورد «معجزه‌های اقتصادی» است.

افزایش بهره‌وری، در مقیاسی کوچک، در حال رشد است، در عین حال صنایع اولیه احتمالاً در سطح پایین‌تری از کاهش بهره‌وری دوام می‌آورند، اما سهم ناچیزی برای امرار معاش رو به افزایش مردم فراهم می‌کنند. از این رو، آنچه ممکن است اتفاق بیفتد، فرایند قطبی‌شدن داخلی است که پیچیده‌تر و شدیدتر است... و چیزی که وجود دارد بسیار متفاوت از آن چیزی است که در صنعتی‌سازی موفق گذشته رخ داده است.

در دهه‌ی ۱۹۷۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، رویکرد ارتدوکس به مدرنیزاسیون اقتصادی و به‌ویژه دیدگاه آن مبنی بر این‌که بخش «سنتی» ناکارآمد و مانعی برای رشد و توسعه است، با مطالعات سازمان ملل متحد (به‌ویژه سازمان جهانی کار) و پژوهشگران مارکسیست در مورد بخش غیررسمی شهری به چالش کشیده شد. بتلهایم^۱ (۱۹۷۲) استدلال می‌کرد، که فرایند توسعه‌ی سرمایه‌داری ظرفیتِ ابقا و انحلال برخی فعالیت‌های «سنتی» را به همراه دارد. اریگی (۱۹۶۷) نشان می‌دهد که چگونه توسعه‌ی سرمایه‌داری در رودزیا^۲ [ازیمبابوه‌ی کنونی] بخش غیر سرمایه‌دارانه - دهقانان - را «خلق کرده» و سپس به پرولتری کردن آن ادامه داده است. مطالعات انسان‌شناسان فرانسوی (به‌طور مثال میلاسوکس ۱۹۷۲؛ گودیر ۱۹۷۷؛ همچنین نگاه کنید به ولپه ۱۹۷۵) نشان‌دهنده‌ی پیوند بین بخش‌های رسمی و غیررسمی اقتصاد است. بسیاری از مطالعات به این امر اشاره می‌کنند که بخش «سنتی» (همچنین به طرق مختلف به‌عنوان بخش‌های غیر سرمایه‌داری، یا خرده‌بورژوازی، یا خرده‌کالایی شناخته می‌شود) در واقع برای بخش رسمی سرمایه‌داری مدرن هم کارآمد است. یکی از راه‌هایی که بخش سرمایه‌داری را تغذیه می‌کند عملکرد بازتولید نیروی کار آن است؛ نیروی کار صنعتی تا حدودی خارج از بخش سرمایه‌داری بازتولید می‌شود. برخی از مطالعات نشان می‌دهد (به‌طور مثال مک‌گی ۱۹۸۲) که بخش غیررسمی شهری با تحرک نیروی کار و جابه‌جایی گسترده‌تر جمعیت گره خورده است. (یعنی مهاجرت روستایی به شهر)

۱. Bettelheim

۲ Rhodesia

بخش بزرگی از کارگران بخش غیررسمی شغل آزاد دارند (خویش‌فرما هستند) و در دوره‌ی متأخر اغلب از مهاجران روستایی بی‌سواد تشکیل شده‌اند. در حال حاضر، تحقیقات گسترده در مورد بخش غیررسمی نشان می‌دهد که بیشتر فقرای شهری در بنگاه‌های کوچک‌مقیاسی کار می‌کنند که به سطح پایینی از مهارت و پشتوانه‌ی مالی نیاز دارند که اغلب برای کاهش هزینه‌های تولید، از نیروی کار بدون دستمزد اعضای خانواده، بهره می‌برند. (پورترس و والتون ۱۹۸۰) ساختار و ویژگی بازارهای کار غیررسمی شامل اشتغال پایدار در مشاغل کم‌درآمد، بهره‌وری پایین، کار ناظر بر ملاحظات و غلقه‌های خانوادگی و شغل آزاد است. (سازمان جهانی کار ۱۹۸۱) در بسیاری از کشورها سهم زنان «شاغل» در اقتصاد غیررسمی احتمالاً از مردان پیشی می‌گیرد، (به‌عنوان خدمتکار خانگی، کاسب خرده‌پا و مواردی از این دست) چرا که مردان به‌عنوان کارگران غیرماهر، راحت‌تر در کارخانه‌ها و سایر مشاغل بخش خصوصی استخدام می‌شوند. (صفا ۱۹۸۲:۶) تقسیم‌بندی بخش‌های رسمی و غیررسمی ذیل مناطق شهری و روستایی صورت می‌گیرد، هرچند پژوهش در مورد اقتصاد غیررسمی شهری و ادبیات آن گسترده‌تر است.

در ایران تعداد زیادی از مردم به صنایع دستی سنتی اشتغال دارند، که از جمله‌ی آنها می‌توان به نقره‌کاری، مسگری، قالی‌بافی، چرم و چوب و مواردی از این دست اشاره کرد. به‌طور مرسوم، تولید کالاهای مصرفی لوکس در برابر کالاهای مصرفی ارزان برای کسانی که توان مالی خرید کالاهای وارداتی یا جایگزین‌های تولید محلی آنها را ندارند، در نوسان است. این صنایع، یعنی بازارهای سنتی شهری که میراث صنعتی ایران را تشکیل می‌دهند عمدتاً در داخل یا اطراف بازار، قرار دارند. (بارچ ۱۹۷۰؛ سازمان جهانی کار ۱۹۷۳؛ آلکان ۱۹۹؛ ویلر ۱۹۷۶) من تصمیم گرفتم این میراث را، بخش کارگاهی صنعت ایران بنامم.

بخش کارگاهی صنعت ایران دارای برخی از ویژگی‌ها و الگوهای بخش غیررسمی در سایر کشورهای جهان سوم است. اگر چه بخش کارگاهی (و در حقیقت، تجارت خرد، خرده‌فروشی در مقیاس کوچک و سایر فعالیت‌های اقتصادی که با عنوان‌های غیررسمی یا سنتی شناخته می‌شوند) متناسب با ایران پیشاسرمایه‌داری است، اما این

بخش همچنان حفظ و تقویت شده است. این بخش همچنین برای بخش‌های بزرگ صنعتی مدرن، همزمان هم کارآمد است و هم ناکارآمد. تا جایی که بتواند برخی اقدامات - مانند تعمیر، نگهداری و تولید کالا و خدماتی که برای یک بازار معین طراحی شده‌اند - را که در حیطه‌ی اختیاراتِ بخشِ مدرن نیستند، به انجام برساند کارآمد به حساب می‌آید. مهم‌تر از آن، به دلیل این که جمعیتِ مازاد را بدون هزینه یا با هزینه‌های بسیار کم برای دولت و سرمایه جذب می‌کند کارآمد است. و همچنین تا جایی که تراکم بی‌شمار کارگاه‌ها قادر باشد با فعالیت‌ها و بازارهای بخش مدرن رقابت کند، ناکارآمد تلقی می‌شود. دقیقاً تشدید رقابت با بازارهای بخش خصوصی - رفتار ترجیحی با بنگاه‌های بزرگ‌تر و تلاش دولت برای تنظیم عملیات بهره‌ور مالی و بازرگانی بازار - بود که بعدتر منجر به بروز مخالفت شد.^۱

در اوایل دهه‌ی ۱۳۵۰، نماینده‌ی سازمان جهانی کار که از ایران بازدید کرد، اذعان داشت که با توجه به افزایش نرخ جمعیت، بخش رسمی اقتصاد در جذب کل نیروی کار کار ناتوان است، و به زعم خود باور داشت که الگوی کلی، همانا رشد مستمر نیروی کار در بخش‌های غیررسمی روستایی و شهری خواهد بود. (سازمان جهانی کار ۱۹۷۳) در پایان دهه‌ی ۱۳۵۰، بخش عمده‌ای از تولید صنعتی «پربازده» ایران نه‌تنها در بخش غیررسمی، بلکه در مناطق روستایی واقع شده بود. در مناطق روستایی، نیروی کار زنان بسیار حیاتی است؛ فرش و صنایع دستی در کارگاه‌های روستایی عمده‌تاً توسط زنان تولید می‌شود.

ویژگی بارز صنعتِ ایران کوچک بودن بیشتر مؤسساتِ [صنعتی] است. داده‌های سال ۱۳۵۰ نشان می‌دهد که بیش از ۹۷ درصد بنگاه‌ها کم‌تر از ۱۰ نفر را در استخدام داشتند، با این حال، بیش از ۲۱۹ هزار شرکت خصوصی در این طبقه‌بندی وجود داشت

۱. این بخش کارگاهی به مجموعه‌ای از دلایل اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک علیه شاه تبدیل شد که در کل ماهیت انقلاب ایران را توضیح می‌دهد. به عبارت دیگر، هر طبقه و گروه اجتماعی، ناراضی‌های خاص خود را علیه دولت پهلوی داشت. این تناقضات متمایز در طی بزنگاه انقلابی، برای خلق یک قیام توده‌ای بی‌همتا از لحاظ تاریخی به هم پیوستند. اما پس از آن، عناصر سازنده‌ی ائتلاف انقلابی علیه شاه از هم پاشید.

که تقریباً ۶۰۰ هزار کارگر داشتند. این جمعیت دوسوم کل نیروی کار صنعتی ایران را در آن زمان تشکیل می‌داد. همچنین از سال ۱۳۴۵ یعنی زمانی که در مجموع ۱۶۰ هزار کارگاه، ۶۸۰ هزار کارگر در استخدام بودند و میانگین تعداد کارگران در هر کارگاه ۴ نفر بود، این وضعیت تغییر چشمگیری نداشته است. (وزارت اقتصاد ۱۳۴۵) به این ترتیب به نظر می‌رسد که یک کارگر معمولی صنعتی در ایران یا شغل آزاد داشته، یا در یک تجارت خانوادگی مشغول به کار بوده است، یا در غیر این صورت، در کارگاه‌های کوچک به کار گرفته می‌شده است. (وایلر ۱۴: ۱۳۵۴) جدول ۱ این الگو را نشان می‌دهد.

جدول ۱

جمعیت شاغل در آذربایجان شرقی بر اساس وضعیت اشتغال (۱۳۵۱)

وضعیت شغلی	تعداد	درصد
مجموع	۷۹۲۷	-
کارفرما	۱۷۲	۳۱
کارکنان مستقل	۳۴۶۸	۴۳.۵
کارمند دولت	۲۳۶	۲.۹
کارگردولت	۱۰۴	۱.۳
مزد و حقوق بگیر بخش خصوصی	۲۱۳۴	۲۶.۷
کارکنان فامیلی بدون مزد	۱۸۳۷	۲۳.۰
کارآموز	۱۱	۰.۱۳
اظهار نشده و نامشخص	۱۰	۰.۱۲

منبع: سالنامه آماری ۱۳۵۴، جدول ۱۲ صفحه ۵۱

صنایع کوچک مقیاس در ایران منبع اشتغال بسیار مهم‌تری نسبت به صنایع بزرگ مقیاس بوده است. در سال ۱۳۵۰، شرکت‌های بزرگ و متوسط (۱۰ کارگر یا بیشتر) ۳۰۳.۶۲۶ کارگر را استخدام کرده بودند و نزدیک به ۶۰۰ هزار کارگر در مؤسسات شهری کوچک مقیاس مشغول به کار بودند. (وایلر ۱۴: ۱۳۵۴) گویی که انگلستان قرن هجدهم با ایالات متحده قرن بیستم در یک مکان با هم حضور دارند. تفکیک صنعتی، بین نیروی کار و بازارهای کار، پی‌آمد و دلالت‌های سیاسی و ایدئولوژیک مشخصی دارد که در جدول شماره ۲ نشان داده شده است. این دسته‌بندی‌ها در بحبوحه‌ی انقلاب ایران، زمانی بحرانی شد که شوراهای کارگری و کنترل کارگری به مسئله‌ای حیاتی بدل گشت.

جدول ۲

تفاوت های درونی کارگران صنعتی: اقتصادی و ایدئولوژیکی

تقسیم نیروی کار	ویژگی عمومی بنگاه ها	شیوه‌ی بازتولید توان کار	نوع جابجایی نیروی کار	گرایش ایدئولوژیک پیش‌بینی نشده
کارگران در شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه/ بخش رسمی	شامل بنگاه های اقتصادی رقابتی و انحصاری؛ مکانیزه و اتوماتیک فرایند تولید؛ تقسیم پیچیده‌ی کار دسترسی به منابع دولت؛ سرمایه‌ی بالای ثابت جامعه	فروش مازاد نیروی کار در فرایند تولید سرمایه‌داری؛ زیرمجموعه‌ی نیروی کار برای سرمایه	دائمی	آکاهی طبقه‌ی (تثبیت یافته یا در حال تکوین)
کارگران فصلی در شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه	استفاده‌ی متناوب از نیروی کاری سرمایه‌داری و جمعیت مازاد (برای مثال شرکت‌های ساختمانی)	فروش ادواری توان کار به‌علاوه‌ی برخی تولیدات کالاهایی جزئی و / یا خدمات در روستا یا بخش شهری	چرخش فصلی	مبهم/ناپایدار
کارگران در بخش رسمی کارگاه صنعتی	تولید در مقیاس کم؛ فنآوری ساده، روابط شخصی‌گرایانه داخلی، ساعت طولانی، کار سخت، شرایط نامساعد، تولید کارگر ماهر، برخی از آنها به بخش رسمی نقل‌مکان می‌کنند	همانند بخش رسمی، استثمار مطلق کارگران (و برخی از استثمارهای شخصی از جانب مالک)؛ زیرمجموعه‌ی کار برای سرمایه	چرخش دائمی	قدرت تحرک اجتماعی

منبع: اقتباس با بازبینی از مک گی ۱۳۶۱

در مصاحبه ام با جواد، متوجه شدم که او طبقه‌بندی خاص خود را از نیروی کار صنعتی تبریز دارد و نسبت به پی‌آمدهای تمایز بین نیروی کار از خود حساسیت نشان می‌داد. در این طرح‌واره، کارگران صنعتی تبریز می‌توانند در سه قلمرو از هم مجزا شوند: (۱) کار ساختمانی (۲) تولید صنعتی در مقیاس کوچک (شامل الف: تعمیرکاران و مواردی از این دست و ب: کارگران نساجی، کفش‌سازان، قالی‌بافان و مواردی از این دست). (۳) کارخانه‌های صنعتی مدرن، به‌ویژه کارخانه‌هایی که بیش از ۱۰۰ کارگر

دارند. اکثر کارگران در بخش کار ساختمانی یا تولید صنعتی کوچک‌مقیاس قرار می‌گرفتند که بیشترشان در دومی مشغول به کار بودند. کارگران ساختمانی عمدتاً شبه‌پرولتاریایی بودند که کماکان به روستاها گره خورده بودند. همان‌طور که جواد گفت: «مدت زمان زیادی طول کشید تا کارگران ساختمانی ارتباط خود را با روستا قطع کنند.» اگرچه داده‌های مربوط به پیشینه‌ی اجتماعی-اقتصادی کارگران صنعتی در دسترس نیست، اما اکثر محققان بر این باورند که بخش عمده‌ی طبقه‌ی کارگر تبریز در نسل دوم یا سوم کار صنعتی هستند. جواد با این موضوع موافق بود، و خاطر نشان کرد که کارگران کارخانه‌های قدیمی‌تری چون کارخانه‌ی توکل که تولیدکننده‌ی کبریت بود، بلااستثنا از فرزندان شهری کارگران بودند.

ما اصطلاح بخش کارگاهی را برای دسته‌ی دوم طبقه‌بندی جواد، یعنی تولید کوچک‌مقیاس به کار خواهیم برد. همان‌طور که انتظار می‌رود، ساختار و ویژگی‌های تولید در بخش کارگاهی بسیار متفاوت از دیگر بخش‌های بزرگ صنعتی است. جواد ویژگی‌های تولید در بخش کارگاهی را «آنارشی در تولید» می‌نامید. منظورش این بود که در این بخش، تولید، سیستماتیک و منظم نیست. وی همچنین توضیح داد که بیشتر کارگران تبریز از سن ۱۲ یا ۱۳ سالگی مشغول به کار شده‌اند و تعداد زیادی از آنها در سنین ۸ و ۹ سالگی شروع به کار کرده‌اند. همان‌طور که خود جواد اظهار کرد، این کارگران «جوانان بالغ» نبودند، «آنها رنج می‌کشیدند».

طرز فکر کارگران در بخش تولید صنعتی کوچک‌مقیاس با ذهنیت کارگران بخش‌های بزرگ صنعتی مدرن بسیار متفاوت بود. بنابر اظهارت جواد، به‌طور مثال، یک کارگر ساختمانی آرزو داشت بنا شود، (بنای مستقل خوداشتغال) در حالی که بسیاری از کسانی که در بخش کارگاه‌ها مشغول کارگری بودند، تمایل داشتند مغازه‌ای برای خود داشته باشند. [بنابراین] نه در بخش کار ساختمانی و نه در بخش کارگاه، مسئله‌ی کنترل کارگری مورد توجه قرار نگرفت. بلکه همان‌طور که جواد می‌گفت «هدف خود اشتغالی خرده‌بورژوازی بود». و هیچ درگیری ذهنی‌ای در مورد از خودبیگانگی وجود نداشت. به جایش، آگاهی از تحرک اجتماعی وجود داشت که متمایز از آگاهی طبقاتی است. جواد با تأکید بر ماهیت متناقض کارگران در بخش کارگاهی، مدعی بود که «آنها

کارگر واقعی نیستند». جواد با اشاره به کارگرانی که ۶۰ ساعت کار در هفته برای آنها عادی است، ادعا می‌کرد؛ که آنها به شیوه‌ای باورنکردنی استثمار می‌شدند، اما تنها چیزی که آنها می‌خواستند این بود که آدم، استاد، یا کارفرما باشند. جواد پیشاپیش با عذرخواهی از بابت این مطلب، گفت: «آنها می‌خواهند از حسن خیره، به حسن آقا تبدیل شوند. این کارگران می‌خواهند صاحب‌اختیار کار خود شوند».

کارگران بخش غیررسمی به لحاظ ایدئولوژیک، در اکثر موارد، به راحتی می‌توانند با ارزش‌ها و اعمال مذهبی سنتی هویت‌یابی کنند تا با ایده‌های سکولار و سوسیالیستی. می‌توان انتظار داشت که آن‌هایی که ریشه در مناطق روستایی دارند، زمانی که با واقعیت‌های پیچیده‌ی زندگی شهری ایرانی مواجه می‌شوند، مستعد جذب شدن در یک جنبش مذهبی پوپولیستی باشند. از سوی دیگر، کارگرانی که پیشینه‌ی شهری دارند بیشتر به ایده‌ها و سبک‌های زندگی سکولار علاقه‌مندند.

سلسله اعتصابات پراکنده‌ای که در اوایل دهه‌ی ۱۳۵۰ شروع شد، نه در تولیدات صنعتی کوچک‌مقیاس، بلکه در کارخانه‌های بزرگ صنعتی به وقوع پیوست. (به جدول ۳ نگاه کنید) در این موج اعتصابات، که بسیاری از آنها بر طبقه‌بندی مشاغل و همچنین دستمزد متمرکز بودند، کارگران صنعتی تبریز به‌خوبی نمایان شدند. آنان همچنین در اعتصابات صنعتی که از مهر ۱۳۵۷ تا اسفند ۱۳۵۷ در این بخش و بخش‌های دیگر در تهران، تبریز، اصفهان و اهواز به وقوع پیوست، رژیم پهلوی را به لرزه درآوردند. سرانجام، در دوران انقلاب و بعد از آن در همین بخش‌های صنعتی، مسئله‌ی شوراهای کارگری و کنترل کارگری بر تولید و توزیع، مطرح شد. (مقدم ۱۹۸۴)

جدول ۳

اقدامات عمده‌ی مقاومت کارگری در سطح مردمی آذربایجان شرقی ۱۳۵۲-۵۶

بنگاه‌ها	نوع اقدام	تاریخ	نتیجه
کارخانه‌ی کبریت‌سازی توکل	اعتصاب برای افزایش دستمزد	۵۲/۳	موفقیت‌آمیز
ماشین‌سازی تبریز	اعتصاب برای افزایش دستمزد	۵۲/۶	تعطیلی کار، بازداشت کارگران
اتوبوسرانی تبریز	اعتصاب برای افزایش دستمزد	۵۳/۳	سرکوب، رهبری اعتصاب دستگیر و در زندان کشته شد
کارگران آجرپزی	بنج روزاعتصاب برای افزایش درآمد	۵۵/۱	موفقیت‌آمیز
صنایع ریخته‌گری مرند تبریز اردبیل	اعتصاب در اعتراض به کاهش ۱۲ درصدی دستمزد ۱۰۰۰ قطعه آجر	۵۵/۲	در نهایت شکایت برای داوری ارسال شد: نتیجه نامعلوم
کوره‌های آجرپزی در اردبیل و مرند	اعتصاب برای افزایش بنجاح	۲/۵۵	مطالبات بعد از یک هفته اعتصاب محقق شد

منبع: مقدم (۱۳۶۴: ۵-۲۷۳)

با کنجکاوای در مورد این‌که چگونه احساس کارگران شرکت‌های بزرگ صنعتی منجر به شکل‌گیری تضاد با کارگاه‌ها شد، از جواد سؤال کردم که آیا او در میان کارگران تبریز تمایلی به ترک کارخانه‌های بزرگ و راه‌اندازی کسب‌وکارهای کوچک برای خود مشاهده کرده است. مطالعات در آمریکای لاتین حاکی از حرکت بخش‌مییانی صنعت به سمت‌وسوی بخش کارگاهی است. پژوهشگری درباره‌ی بوگوتا چنین می‌نویسد: «شکایت‌مکرر مالکان کارگاه‌های متوسط کفش، این است که به محض این‌که کارگران کارآزموده می‌شوند، آنها را ترک می‌کنند تا کارگاه‌های خود را راه‌اندازی کنند». (پتی ۲۰۸: ۱۹۸۲) او خاطر نشان می‌کند که تعداد زیادی از کارگران به بیرون از کارخانه‌های بزرگ روانه می‌شوند تا واحدهای صنعتی خود را راه‌اندازی کنند. دستمزد بیشتر و حق سنوات، سرمایه‌گذاری در یک کارگاه مقدماتی را سهل‌الوصول می‌کند. این در حالیست که سال ۱۹۸۳ در مکزیک، با چندین کارگر تعمیرکار خوداشتغال (که مغازه‌ای کوچک داشتند و دو کارگر دیگر هم استخدام می‌کردند) مواجه شدم که قبلاً کارگران نیمه‌ماهر خط تولید در کارخانه‌های بزرگ خودروسازی بودند. در مکزیکوسیتی پدیده‌ی کارگران مزدبگیری که اکنون بدل به مالک / کارگر شده‌اند، غیرمعمول و نادر به نظر نمی‌رسید.

علاوه بر این، دفتری^۱ و بورگی^۲ (۱۳۵۴) در مطالعه‌ی خود در مورد شرکت‌های چندملیتی و ایجاد اشتغال در ایران، به برخی حرکت‌های پی‌درپی و رفت و برگشتی در بین بخش‌ها، حداقل در تهران اشاره داشته‌اند. اما جواد فکر نمی‌کرد که این امر در تبریز یک پیشامد رایج باشد. او می‌گفت، فقط یک کارگر خام می‌تواند به قصد راه‌اندازی کارگاه برای خود، یک کارخانه‌ی بزرگ مدرن را ترک کند. از سوی دیگر، تنها تعداد معدودی نیروی کار از بخش کارگاهی به بخش مدرن صنعتی منتقل می‌شدند. (در حقیقت، این مسئله تجربه‌ی خود جواد بوده است)

اما طبق اظهارات جواد، بعد از انقلاب، تحرک و جابجایی از بخش کارگاهی به بخش بزرگ/ مدرن فروکش کرد. دلیل این امر اینست که پس از انقلاب کارخانه‌های بزرگ / مدرن ترجیح می‌دادند تنها دانش‌آموختگان دبیرستان را استخدام کنند، در حالی که، قبل از انقلاب کارگران با تحصیلات پایه‌ی نهم یا حتی ششم در کارخانه‌های بزرگ تبریز استخدام می‌شدند. اما توضیحات جواد درباره‌ی اینکه چرا کارگران از کارخانه‌های بزرگ به کارگاه‌ها نمی‌روند، حتی بیشتر حاوی اطلاعات روشن‌گر است. او می‌گفت به دلیل شرایطی که قبلاً در مصاحبه توضیح داده است، هنگامی که کارگران در معرض شرایط بسیار متفاوتی در داخل کارخانه‌های بزرگ قرار می‌گرفتند، روابط شخصی، ساعات طولانی، کار سخت، درآمد کم و سایر ویژگی‌های بخش کارگاه جذابیت خود را از دست می‌داد. اما در مورد «کنترل» خود کارگران بر روی قدرت و مهارت کار چه می‌توان گفت؟ پاسخ جواد این بود که، اگرچه در کارخانه‌های بزرگ، کنترل، نظارت و مدیریت خارجی وجود داشت، اما او آزادی بیشتری را تجربه کرده است.

گویی که یک رُمانتیسیم ویژه در بخش غیررسمی تولید صنعتی، و تولید صنعتی کوچک‌مقیاس و بومی وجود داشت. همچنین، به‌ویژه در غرب، تمایل به برانگیختن عواطف و احساسات نسبت به حومه وجود دارد. اما در جهان سوم، زندگی روستایی به‌طور معمول ناخوشایند است. همین امر [زندگی سخت در روستاها] قطعاً در ارزیابی جواد نسبت به بخش کارگاهی صنعت صدق می‌کند. او تصریح کرد، در بخش صنعت

۱. Daftary

۲. Borghey

در تبریز، کارگران زیادی را می‌توان یافت که در روستا به دنیا آمده‌اند و حدود ۱۰ سال است که در تبریز زندگی می‌کنند. جواد از من خواست که یک مهاجر روستایی نسبتاً تازه‌وارد به یک کارخانه‌ی بزرگ را تصور کنم، جایی که به او، لباس فرم، کفش، بیمه، ۸ ساعت کار روزانه و ۴۶-۴۵ ساعت کار در هفته می‌دهند. جواد می‌گوید «کار در کارخانه کاملاً متفاوت با روستا است، جایی که می‌بایست تنها در سه روز ۴۵ ساعت کار کرد». در کارخانه‌های بزرگ، دستمزد بسیار بهتر است (به‌طور مشخص در مقایسه با بخش کارگاهی)، شرایط کاری راحت‌تر است، و گزینه‌هایی چون سهم بردن از سود - که در اصل معیاری است برای پیوند زدن دستمزدها با بهره‌وری و در پایین بیشتر به آن می‌پردازیم - یک امتیاز به حساب می‌آید.

از جواد خواستم به تفصیل در مورد تفاوت شرایط کار بین بخش کارگاهی و بخش بزرگ صنعتی مدرن توضیح دهد. او در جواب گفت، زمانی که در کارگاه کار می‌کرده، ۶۰ کیلو بار را بر روی پشت خود حمل می‌کرده است. اما زمانی که به کارخانه رفت، چنین کارهای کمرشکنی انجام نمی‌داده. او می‌گفت کار در کارخانه «مثل بهشت بود». «برای محموله‌های سنگین به بلاور زنگ می‌زدم». او در ادامه گفت «کاری که من طی یک‌ماه در کارخانه انجام می‌دادم می‌بایست به مدت سه روز در کارگاه‌ها به انجام می‌رساندم». او از کلمه‌ی «استثمارِ مفرط» برای توصیف شرایط کارگاه‌ها استفاده می‌کرد.

اما بهره‌وری نیروی کار چطور بود؟ جواد جواب داد: در کارگاه‌ها بیشتر بود. او تأکید کرد، که کارگران در کارگاه‌ها به‌طور خارق‌العاده‌ای سخت کار می‌کردند. حقوق پرداختی بسیار کم و ساعت‌های کار بسیار طولانی بود و مهارت واقعی در کارگاه‌ها شکل می‌گرفت. او می‌گفت، در عوض، کارخانه‌ی معروف ماشین‌سازی تبریز همیشه در وضعیت قرمز بود. کارخانه و کارگران با توان کمی کار می‌کردند. در اینجا من بحثی را در مورد «ارزش اضافی» شروع کردم. جواد گفت مسئله این نیست. «کارگران در کارخانه‌های بزرگ بسیار کم‌تر کار می‌کنند.» در واقع، نظرگاه جواد در مورد بهره‌وری پایین در بخش بزرگ صنعتی مدرن، مسئله‌ای نبود که من برای اولین بار با آن برخورد کرده باشم. همه‌ی منابع مربوط به صنعت ایران به سطوح پایین بهره‌وری [کارگران]

(در نسبت با کارگران کارخانه‌هایی مشابه در کشورهای پیشرفته صنعتی) اشاره می‌کنند. آشکار است که این یک گلایه‌ی جهانی از سوی هر دو مدیریت / مالکیت ایرانی و شرکای خارجی بود. (هالیدی ۱۹۷۹، گراهام ۱۹۷۹، جانسون ۱۹۸۰، وایلر ۱۹۷۶) سایر نظرات، در مورد صنعت و کار صنعتی در آن زمان مربوط به افزایش هزینه‌های تولید در ایران و دستمزدهای بیشتر (از جمله حق سنوات خدمت، پاداش، مزایا و مواردی از این دست) می‌شد که به نیروی کار تعلق می‌گرفت. مطالعه‌ی پژوهش‌های مربوط به نیروی کار در ایران نشان می‌دهد که به‌طور قطع این نیروی کار ارزان و مطیع، در بسیاری از کشورهای دیگر جهان سوم پیدا نمی‌شود. البته، آمارهای رسمی حاکی از افزایش چشمگیر بهره‌وری نیروی کار در اغلب صنایع است، به‌ویژه کسانی که کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای تولید می‌کنند. اما، همانطور که یکی از تحلیلگران توضیح می‌دهد، در حالی که بهره‌وری کار در صنعت ایران بهبود یافته است، اما «هنوز هم در نسبت با دیگر کشورهای صنعتی رتبه‌ی بسیار پایینی دارد، هرچند بعید است که هنوز هم در این سطح از رابطه باقی مانده باشند.» (وایلر ۱۹۷۶: ۱۶)

به نظر می‌رسد، که مدیریت در بخش بزرگ مدرن نیز به‌طور وحشتناکی فاقد پیشرفت بوده است. جانسون^۱ (۱۹۸۰) که نیروی انسانی رده‌بالا در ایران را بررسی کرده است، این نکته را در سنجش تکنیک‌های کم‌تر توسعه‌یافته‌ی مدیریت علمی در شرکت‌های بزرگ نشان می‌هد. این مسئله ظاهراً، مربوط به آزادی عمل کارگران صنعتی است که جواد به برخی از آنها اشاره کرده است. علاوه بر این، ثروت نفت ممکن است بر بهره‌وری، سرمایه و چشم‌انداز اشتغال و کار بر حرفه تأثیر بگذارد. با یک بازار حفاظت‌شده و وام‌های کلان کم‌بهره از جانب سازمان‌های دولتی، می‌توان بدون افزایش بهره‌وری، از سود برخوردار شد.^۲ از طرف دیگر، همانطور که جواد اشاره می‌کند، روابط در کارگاه بین استاد و شاگرد از نظامی متفاوت پیروی می‌کند: «مالک پیوسته در کارگاه

۱. Johnson

۲. این نکته را جیمز پتراس (ارتباطات شخصی) ساخته است و همچنین همایون کاتوزیان آن را مطرح کرده است. (۱۹۸۱)

حضور دارد.» واضح است که «روابط بسیار متفاوتی از سلطه و تابعیت در بخش‌های مربوطه وجود دارد»^۱.

جواد از تز اشرافیتِ کارگری آگاهی داشت که مبتنی بر لایه‌ی محافظه‌کار و خودآگاه طبقه‌ی کارگر بود و بر حسب این موضوع موقعیتِ ممتاز خود را بازشناسی می‌کردند. بدون شک کارگران صنعتی ایران در اواسط دهه‌ی ۱۳۴۰، از نقش مهم خود در اقتصاد و جامعه آگاه شدند. هنگامی که سازمان‌یابی مستقل کارگری ممنوع بود، این نگرش به وجود آمد که کارگران صنعتی باید به شیوه‌ی مد نظر رژیم، تشویق شوند. علاوه بر این، ایران در طول دهه‌ی ۱۳۴۰، از کمبود انواع مختلف نیروی کار ماهر رنج می‌برد. این کمبود به‌طور خاص به سبب مقتضیات کار سرمایه‌گذاران خارجی قابل مشاهده بود. بدین ترتیب، یک دستور کار مفصل و پر جزئیات برای کارگران کارخانه وجود داشت که مشخص می‌کرد هرکسی به‌طور ویژه چه کاری را می‌تواند انجام بدهد. همچنین تلاش‌هایی برای کاهش جابجایی شغلی کارگران با استفاده از انگیزه‌های مادی چون افزایش دستمزد، مزایا، سهام‌شدن در سود کارخانه و مواردی از این دست، صورت می‌گرفت. در این میان سرکارگران و تکنسین‌ها نیز تقاضاهای خاص خود را داشتند. به این کارگران پرداخت‌های مالی خوبی صورت می‌گرفت و از این رو می‌توانستند بهای خود را تعیین کنند. جواد خاطر نشان کرد که، سرکارگرانی که از میان کارگران انتخاب می‌شدند، بر کُل فرایند تولید اشراف داشتند. سرکارگران نظارت و مدیریت بیشتری داشتند، از آزادی بیشتری برخوردار و صاحب اختیار همه چیز بودند. [در نتیجه] تقاضا برای جذب سرکارگر زیاد بود، همچنان که تقاضا برای جذب تکنسین‌هایی که از دبیرستان فارغ‌التحصیل شده و مهارت کارآموزی را کسب کرده بودند زیاد بود. تمام بحث‌های مربوط به کمبود نیروی کار ماهر و انگیزه‌های مادی معطوف به کارگران ماهر در بخش صنعتی مدرن، به شکل‌گیری تصویری مثبت از خود در بین بخشی از کارگران ماهر صنعتی ایران کمک کرد. کارگران صنعتی به‌طور فزاینده‌ای از نقش مهم خود در

^۱ چون ناش در سخنرانی در دانشگاه نیویورک اشاره کرد که کارگرانی که وی در پیتزفیلد ماساچوست با آن‌ها مصاحبه کرده گفته‌اند که دیوان‌سالاری بنگاه‌های بزرگ را به روابط شخصی بنگاه‌های کوچک ترجیح می‌دهند.

اقتصاد و جامعه آگاه شدند، و در جهت تحقق بخشیدن به رؤیای شاه در تبدیل کردن ایران به یک قدرت صنعتی بزرگ تا پایان قرن روی این نقش اتکا کرده بودند.^۱ آگاهی از نقش خود در این بستر، زمینه‌ساز رشد خودآگاهی و توسعه‌ی طبقه‌ی کارگر صنعتی شد، این موضوع مدخلی است بر فهم این‌که چرا کارگران صنعتی تا پاییز ۱۳۵۷ و پس از شروع اعتصابات عمومی سر کار خود ماندند. در وهله‌ی نخست، آنها چیزهای زیادی برای از دست دادن داشتند، از جمله اینکه به‌تازگی به ثبات شغلی و امنیت دست یافته بودند. به همین دلیل، در برخی کارخانه‌هایی که صاحبان و مدیران آنها فرار کرده بودند، کارگران شوراهایی برای تداوم تولید تشکیل دادند.^۲ همچنین نه حزب سیاسی‌ای برای سازمان‌دهی کارگران و نه برنامه‌ای برای تغییرات اجتماعی و اقتصادی وجود داشت که کارگران بتوانند حول آن بسیج شوند. با توجه به این موضوع، می‌توان تشخیص داد، که چرا این قدر طول کشید تا شور و احساس انقلابی، کارگران را نیز در برگیرد.

عامل مهم دیگر، جوان بودن نیروی کار صنعتی است. در تبریز، به همان اندازه که صنعت مدرن در مقیاس بزرگ پدیده‌ی نسبتاً جدیدی بود، به تبع آن طبقه‌ی کارگر صنعتی مدرن هم جوان بود. بزرگ‌ترین بنگاه‌های صنعتی در آذربایجان شرقی، یعنی

۱. استراتژی ایران پیرو برنامه‌ی شتابان صنعتی‌شدن برزیل بود که به صورت شعار «۵۰ سال در ۵ سال» خلاصه شده است. شباهتهایی در موارد دیگر هم وجود داشت. مطالعه‌ی همفری در مورد کارگران ماشین‌سازی برزیل (۱۹۸۲) نشان می‌دهد که برخی از گروه‌های کارگری قدرت قابل توجهی به‌دست آورده‌اند، چرا که آنها به‌طور مشخص در بخش‌های استراتژیک اقتصاد کار می‌کردند. (به‌عنوان مثال، کارگران در خدمات عمومی یا تولید و توزیع انرژی) از آنجا که صنعت برزیل بخش حیاتی و پررونق توسعه‌ی ملی است، [در نتیجه] در عرصه‌ی سیاسی، شهرها و طبقه‌ی کارگر از عناصر حیاتی در دوره‌ی پس از جنگ بودند.

۲. این مسئله زمانی اتفاق افتاد که آیت‌الله خمینی و حامیانش، خواستار اعتصاب بودند. نقطه‌عطفی دیگر در فرایند انقلاب، بعد از اعتصاب کارگران صنعتی شروع شد، زمانی که آیت‌الله خمینی کارگران صنعت نفت را تشویق کرد تا تولید «را به خاطر مردم» از سر بگیرند. کارگران امتناع کردند و استدلال می‌کردند که ارتش از نفت استفاده می‌کند. این دو رویداد ظرفیت بیشتر کارگران در جهت اقدام مستقل را روشن می‌کند.

آنهایی که تراکم جمعیت کارگری بالایی داشتند، کارخانه‌های ماشین‌آلات مدرن و مهندسی بودند: کارخانه‌های ماشین‌سازی، تولید تراکتور، موتور دیزل، بلبرینگ، تولید کامیون و مواردی از این دست. همچنین شرکت‌های زیادی چون فرآوری مواد غذایی، نساجی، پلاستیک، مواد شیمیایی و کارخانه‌های آجرسازی و فلزات در این زمره قرار می‌گرفتند. در مجموع بیش از ۴۰۰ کارخانه‌ی صنعتی بزرگ و متوسط در آذربایجان شرقی وجود داشت که عمدتاً در تبریز و شهرهای اطراف آن قرار داشتند. (به جدول شماره ۴ نگاه کنید) در ضمن بزرگ‌ترین شرکت‌های تبریز که جدیدتر ساخته شده بودند، مرکز اصلی کارگران صنعتی یک گروه نسبتاً جدید بودند. در سال ۱۳۵۵، جمعیت شاغل شهری در آذربایجان شرقی به ۳۲۷.۷۱۷ نفر معادل ۲۷.۶ درصد جمعیت شهری منطقه می‌رسید. از این رقم، تنها حدود شش درصد در مؤسسات صنعتی بزرگ، به کار گرفته شده بودند. بعد از انقلاب نرخ مشارکت در آذربایجان شرقی تا حدودی کاهش یافت؛ جمعیت شاغل در سال ۱۳۶۱ به میزان ۲۶.۷ درصد جمعیت شهری منطقه بود. آمار سال ۱۳۶۱ نشان می‌دهد، که در آذربایجان شرقی تعداد حقوق‌بگیران در مؤسسات صنعتی بزرگ مشتمل بر ۲۴.۶۴۴ مرد و ۱.۸۱۵ زن بوده است. آنها هنوز کم‌تر از ۶ درصد از کل جمعیت فعال اقتصادی آذربایجان شرقی را تشکیل می‌دهند. از این رقم ۳.۲۱۶ مرد و ۲۱۴ زن به‌عنوان کارمند یا کارکنان یقه‌سفید طبقه‌بندی شده بودند در حالی که ۲۱.۴۳۰ مرد و ۱.۶۰۱ زن کارگر یا کارکنان یقه‌آبی بودند. (سالنامه‌ی آماري ۱۳۶۳)^۱

^۱. بسیاری از شاغلین در مراکز صنعتی بزرگ در ایران تحت پوشش قانون استخدام کشوری هستند. این قانون تنظیم‌کننده‌ی دستمزد، مزایا، ساعت کار و مواردی از این دست است. در سال ۱۳۶۰ در آذربایجان شرقی به‌طور متوسط دستمزد ماهانه (ازجمله مزایا) برای یک کارمند یقه‌سفید که در مؤسسات صنعتی بزرگ کار می‌کرد حدود ۸۰ هزار ریال بود، در حالی که برای یک کارگر تولیدی در

جدول ۴

تأسیسات صنعتی بزرگ ایران و آذربایجان شرقی، ۱۳۶۲

آذربایجان شرقی	ایران	
۴۳۳	۷.۱۲۸	مجموع
۱۰۲	۱.۰۰۶	محصولات لبنی، نوشیدنی، مواد غذایی
۶۴	۱.۲۳۲	صنایع منسوجات، پوشاک و چرم
۳	۲۰۰	صنایع چوب و تولیدات چوبی
۲	۲۴۰	صنایع مقوا، کاغذ، چاپ
۳۷	۵۷۱	صنایع شیمیایی
۱۷۴	۲.۷۳۵	صنایع تولید محصولات مواد معدنی غیر فلزی
۱	۷۴	صنایع تولید فلزات اساسی
۵۶	۱.۰۲۹	صنایع ماشین‌آلات
۰	۲۱	سایر صنایع تولیدی

منبع: سالنامه‌ی آماری ۱۳۶۳/۶۴، ص ۶۵

شاید موقعیتِ ممتاز و همچنین «جوان»ی نسبی کارگران صنعتِ مدرنِ تبریز (و کارگران معروف نفت پالایشگاه‌های جنوبی) بود که باعث می‌شد اینان به‌عنوان آخرین گروه، به انقلاب بپیوندند. جواد خاطرنشان کرد که پس از تظاهرات عظیم خیابانی عاشورای سال ۱۳۵۷، کارگران تراکتورسازی و ماشین‌سازی به اعتصابِ عمومی (که از قبل در حال انجام بود و شامل کارمندان اداری می‌شد) پیوستند. حال آن‌که، پیش از این، کارگران ساختمانی، دانشجویان، روحانیت و دیگران علیه رژیم تظاهرات کرده بودند. اما، همین که کارگران صنعتی به انقلاب پیوستند، دست به اعتصاب زدند و/یا مالکیتِ کارخانه‌ها را در اختیار گرفتند؛ دولت پهلوی به دلیل اهمیت شرکت‌های صنعتی در درآمدت توان ایستادگی را از دست داد.^۱ هر چند کارگران صنعتی با تأخیر

همان شرکت دستمزد ماهانه حدود ۵۰ هزار ریال در هر ماه بود. این حقوق تا حدودی نسبت به میانگین ملی بیشتر بود. (بدون تقسیم‌بندی جنسیتی قابل اعمال است)

^۱. برای درک بهتر جزئیاتِ درحال وقوع این دوره‌ی زمانی می‌توانید به مقاله‌ی احمد اشرف و علی بنو عزیزی مراجعه کنید. این مقاله در کتاب «طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران» منتشر شده است و خانم سیهلا ترابی فارسانی آن را ترجمه و انتشارات نیلوفر منتشر است. (مترجم)

به اکثریتِ قدرتمند پیوستند، اما رادیکالیسم و پایداری‌ای را از خود نشان دادند که برای پیروزی انقلاب حیاتی بود.

از جواد در مورد خودجوشی کارگران در مقابل مداخله‌ی گروه‌های چپ سؤال کردم. جواد در پاسخ، بر نقش گروه‌های چپ در اعتصابات صنعتی تبریز تأکید کرد. او می‌گفت، که شعارها و پلاکاردها را کارگران چپ‌گرایی چون خودش نوشته بودند. گروه‌های چپی چون پیکار و فدایی در تبریز بسیار فعال بودند و به جذب کارگران، تشویق و سازمان‌دهی اعتصابات و مواردی از این قبیل مشغول بودند. در نتیجه، هنگامی که کارگران تصمیم گرفتند علیه دولت تغییر موضع بدهند، مواضع نسبتاً ستیزه‌جویانه‌ای را اتخاذ کردند. اعتصابات کارگران صنعتی تبریز به‌ویژه در کارخانه‌های بزرگی چون ماشین‌سازی و تراکتورسازی در آن زمان به بخشی از فرهنگ انقلابی تبدیل شده است.

کارگران صنایع تبریز متشکل از کارخانه‌های تراکتورسازی و ماشین‌سازی در بیانیه‌ی مشترک خود در ۱۳ آبان ۱۳۵۷ خواسته‌های اقتصادی و سیاسی خود را بیان کردند. و در کنار مواردی دیگر، خواستار برچیدن تشکلهای کارگری و اتحادیه‌های زرد موجود، و تشکیل شوراها و اتحادیه‌های اصیل که از حقوق و اعتبار اجتماعی کارگران دفاع کند و عدم دخالت مقامات خارج از کارخانه در امور داخلی کارخانه‌ها شدند. (آزاد ۱۶: ۱۹۸۰)

کارگران صنعتی و شوراها

بیشتر کارگران تبریز که شوراها را بنا نهادند و در آنجا مشغول به فعالیت بودند متأثر از اندیشه‌های چپ بودند، کارگرانی همچون خود جواد، که متولد و پرورش‌یافته‌ی شهر بودند و از سازمان‌هایی چون پیکار، فدایی و مجاهدین حمایت می‌کردند. شمار اندکی از فعالان شورا را کارگران رادیکال مستقل تشکیل می‌دادند. (به این معنی که، وابسته به یک یا چند گروه سیاسی موجود نبودند) طبق گفته‌های جواد، گروه‌های چپ در تلاش برای جذب کارگران، با یکدیگر رقابت می‌کردند. کارگرانی همچون جواد که از اعضای مؤسس شورای کارگران ماشین‌سازی تبریز و از فعالان شورای کارخانه‌ی تراکتورسازی تبریز بودند، بعداً به‌طور ویژه مورد توجه گروه‌های چپ قرار گرفتند. اگرچه جواد انتقاداتی از سازمان‌های چپ داشت، اما قابل‌ذکر است که بعد از انقلاب به گروه

چپ افراطی پیکار پیوست. جواد، علی‌رغم نقدهایش، به هیچ‌وجه فعالیت‌های گروه‌های چپ در بین کارگران تبریز را محکوم نمی‌کرد. و همچنین نسبت به چپ‌هایی غیر از طبقه‌ی کارگر که از آنها به‌عنوان «بچه‌روشنفکر»ها یاد می‌کرد که در بین کارگران تهییج ایجاد می‌کردند، کینه نداشت. در حقیقت او احترام و تحسین خود را برای کسانی که «شهید شده بودند» بیان می‌کرد. به راستی که بحث و نتیجه‌گیری جواد در مورد کارگران و انقلاب، آمیزه‌ای از غرور، نفرت، خوش‌بینی و ناامیدی بود.

تحقیقات پیشین و مصاحبه با جواد بر این امر صحت می‌گذارد که ترکیب شوراهای مکانی به مکان دیگر متفاوت است. در تبریز، شوراهای متشکل از کارگران، سرکارگران و تکنسین‌ها بود. اما، روی هم رفته، بیشتر اعضای شوراهای کارگران ماهر تشکیل شده بودند. در واقع، از ابتدا شوراهای تبریز و شهرهای اطراف با مشکلاتی مواجه شده بودند. بخش مهمی از مشکلات آنها، عدم تجانس اجتماعی و ایدئولوژیک طبقه‌ی کارگر بود. جواد متذکر شد که، قبل از انقلاب، اکثر کارگران ماهر مترقی، مذهبی نبودند. آنها در مورد مذهب حرفی نمی‌زدند، و در واقع، به میزان قابل توجهی در رفتار خود فکری «باز» داشتند. دیگر کارگران، مؤمنانِ مقید بودند (مانند مادر من) یا آنچه که او به‌نام «مذهبی روشنفکر» در مقابل «مذهبی مرتجع» از آن اسم می‌برد. بعد از انقلاب، با تشکیل شوراهای کارگری و استقرار جمهوری اسلامی تفاوت‌ها و اختلاف میان کارگران شدید شد. همان‌طور که جواد گفت: «ما همه نوع کارگر چپ، راست، مذهبی، مترقی، مرتجع داشتیم». طبقه‌ی کارگر یک طبقه‌ی همگن یا متحد نبود.

در کارخانه‌ی تراکتورسازی هم تقریباً وضعیت مشابهی حاکم بود. در وهله‌ی نخست شوراهای مرکب از کارگران، سرکارگران و تکنسین‌ها می‌شدند. این شورا تا مرداد ۱۳۵۸ رونق زیادی داشت، یعنی زمانی که شورش در کردستان باعث شد که حمله‌ی مقامات به شورای کارخانه‌ی تراکتورسازی تشدید شود. با همه، این شوراهای دیگر در آذربایجان شرقی، همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دادند و فعالیت‌های خود را با یکدیگر هماهنگ می‌کردند. مجدداً در این زمینه، نقش سازمان‌های چپ بسیار مهم بود. یکی از دستاوردهای قابل توجه کارگران صنعتی آذربایجان شرقی در زمستان ۱۳۵۹-۱۳۵۸، تشکیل شورای هماهنگی نظارت و اتحاد هشت شورای کارخانه بود. شورای کارگری در کارخانه‌ی ماشین‌سازی، نماینده‌ی ۳۰۰۰ کارگر بود و

پیشگامِ شوراهای دیگری در لیفتراک، کارخانجات تولید موتور، و تعدادی دیگر از کارخانه‌ها به حساب می‌آمدند. در مجموع، شورای هماهنگی، نمایندگی ۵۰۰۰ نفر از کارگران را برعهده داشت. (آزاد ۱۹۸۰) گروه‌های سیاسی فدایی و پیکار در شکل‌گیری شورای هماهنگی نقش محوری داشتند.

بنا بر گفته‌های جواد، بیشتر کارگران رادیکال، متولد و پرورش‌یافته‌ی شهر بودند. (به‌طور مثال، بیشتر از شهر تبریز بودند تا روستاها) کارگران زن، که یک اقلیت بسیار کوچک از کارگران صنعتی تبریز را تشکیل می‌دادند نیز در شوراهای مشارکت داشتند. بنا به گفته‌های جواد، بیشتر کارمندان زن کارخانه که با آنها مواجه شده، در بخش‌های کنترل کیفیت و خدمات مشغول بوده‌اند و یا جزو کارکنان دبیرخانه بودند.

چندی بعد انجمن‌های اسلامی شکل گرفت. [انجمن‌هایی] که توسط حزب حاکم، یعنی حزب جمهوری اسلامی سازمان یافته بودند، با شوراهای کارگری به رقابت پرداخت و در نهایت جایگزین شوراهای شدند. با «پاکسازی» سال ۱۳۵۹ تعداد زیادی از کارگران آسیب دیدند. جواد تأکید کرد که سرکوب‌ها به‌صورت همزمان در کارخانه‌ها نیز صورت می‌گرفت. این سرکوب‌ها شامل، اخراج و ناپدید شدن کارگران فعال می‌شد و به دنبال آن «تشدید کنترل» در کارخانه‌ها صورت می‌گرفت. جواد خاطرنشان کرد که، یک‌سال و نیم قبل از سرکوب نهایی اپوزیسیون چپ و لیبرال (که از خرداد ۱۳۶۰ کلید خورد) سرکوب کارگران به‌طور کامل به انجام رسیده بود. نکته‌ای که جواد مطرح می‌کرد این بود که مقامات جدید از قدرت کارگران صنعتی در ماه‌های آخر شورش علیه شاه آگاه بودند، و به دنبال این بودند که در سریع‌ترین زمان ممکن، کنترل خود بر این نیرو را گسترش دهند. رژیم برای بازپس‌گیری مدیریت و اداره‌ی کارخانه از شوراهای، ترفندهای مختلفی را آزمایش کرد. یکی از این ترفندها گروه‌بندی کارگران براساس دین بود. متعاقباً، از شوخی روزگار یکی دیگر از ترفندهایی که مورد استفاده قرار داد، ملی‌کردن صنایع بود که به‌طور گسترده مقبول کارگران و سازمان‌های چپ بود. این مسئله به دولت اجازه می‌داد تا با دست‌کاری در نهادهای تولید، شوراهای فعال را تضعیف کند. کنترل کارخانه‌ها بیشتر اوقات از طریق ارباب محض صورت می‌گرفت و این شیوه بسیار مؤثر واقع می‌شد. هنگامی که صحبت از کارخانه‌ی

تراکتورسازی شد جواد گفت، «در آن شورا ۱۰ کارگر رادیکال داشتیم، اما بعد از ۳۰ خرداد (روزی که برخورد سرکوب‌گرانه در خرداد ۱۳۶۰ شروع شد) منفعل شدند».

سیاستِ طبقه‌ی کارگر و فرهنگِ طبقه‌ی کارگر

دشواری‌هایی که پیش روی شورا‌های کارگری، کارگران رادیکال و چپ‌ها، قرار گرفت، ناچیز نبودند. تمایزاتِ درونی طبقه‌ی کارگر تبریز و تقسیم‌بندی نیروی کار صنعتی، در کنار پیچیدگی‌های سیاسی و ایدئولوژیک، موانع متعددی را بر سر راه موفقیت شوراها قرار می‌داد. به‌ویژه تجدید حیات اسلامی، گفتمان جدید پوپولیسم اسلامی و مخالفت بسیاری از کارگران نسبت به تحركات چپ، آزاردهنده بود. جواد متذکر شد «ما به راحتی می‌توانستیم پوستر بر روی دیوار دانشگاه‌ها نصب کنیم، اما در کارخانه امکان چنین کاری وجود نداشت» ما متوجه شدیم که آگاهی کارگران با ایدئولوژی مورد قبول ما مغایرت دارد و با آنچه ما آموخته بودیم مطابقت نداشت.^۱ جواد معتقد است که ایدئولوژی مذهبی و اسلام تنها یکی از عوامل عقب‌ماندگی کارگران است. این عامل به‌تنهایی تعیین‌کننده نیست. با توجه به حرف‌های جواد، عوامل مهم‌تری چون، فرهنگ و ایدئولوژی عقب‌مانده‌ی کارگران، آگاهی خام طبقه‌ی کارگر و فقدان فرهنگِ مدرن، آینده‌نگر و دموکراتیک در این امر دخیل هستند. توسعه‌ی متناقض و نامتوازن صنعت و طبقه‌ی کارگر هم‌زمان نشانگر اندوخته‌ها و نیندوخته‌ها، نقاط قوت و ضعف در بخش کار است. اندوخته و قدرت آشکار [طبقه‌ی کارگر]، همان چیز است که تولید اجتماعی و اهمیت کار صنعتی را در اقتصاد و جامعه رقم می‌زند. کمبود و ضعف، وجه متمیز طبقه‌ی کارگر بود. امری که موجب عدم سازمان‌دهی مستقل

۱. علی آشتیانی در مقاله‌ای منتشر نشده‌ی (و با دیدگاه بسیار متفاوت از من) استدلال می‌کند، خط‌مشی بی‌جاسازی جنبش کمونیستی، منجر به سیاست‌زدایی از طبقه‌ی کارگر شده است. در طی دهه‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰، تمرکز جنبش‌های اپوزیسیون و رادیکال به ویژه جنبش کمونیستی، بخش تولیدی کارخانه و محل کار بوده است. بعد از کودتای ۱۳۳۲ علیه دولت ملی مصدق و ظهور حکومت استبدادی شاه، کمونیست‌ها و جنبش‌های مخالف، به مدارس، دانشگاه‌ها، مساجد و بازارها تغییر مکان دادند. به این دلیل و دلایل دیگر، آشتیانی استدلال می‌کند که، جنبش کارگری در طول انقلاب نشانه‌های مهمی از جهت‌گیری‌های سکولار یا سوسیالیستی ندارد.

در محیطی سرکوبگر و ناتوانی در گسترش یاد-ایدئولوژی یا فرهنگ طبقه‌ی کارگر است. جواد به دلیل واماندگی گروه‌های چپ در تشخیص این موضوع، از چپ انتقاد می‌کرد که «هیچ شناختی از جنبش کارگری و همچنین هیچ شناختی از سرمایه‌داری در ایران وجود نداشت».

در سال ۱۳۴۸، مرحوم امیر پرویز پویان یکی از بنیان‌گذاران چریک‌هایی فدایی خلق، جزوه‌ی اکنون کلاسیک خود تحت عنوان *ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری «بقا»* را نوشت. در آن جزوه، پویان به تشریح وضعیت درون کارخانه‌ها می‌پردازد و ارزیابی منفی‌ای از آگاهی طبقاتی، ایدئولوژی، فرهنگ و پذیرش ایده‌های سوسیالیستی توسط کارگران ارائه می‌دهد. به این دلیل و دیگر دلایل، او معتقد بود که مبارزه‌ی مسلحانه امری ضروری است. استدلال پویان توسط سازمان متبوعش در مقدمه‌ای که بر جزوه‌اش نگاشته شد، تحت عنوان استدلالی بیش از اندازه تجربه‌گرایانه و ساده‌انگارانه، مورد تردید قرار گرفت. سازمان ممکن است دیدگاه دیگری داشته باشد، اما مشاهدات پویان همچنان مرتبط و درخور توجه است. با توجه به گفته‌های جواد، ماهیت برخی از این مشاهدات مانعی جدی علیه مواضع سیاسی و سوسیالیستی بودند. جواد مدتی از مصاحبه را صرف این موضوع کرد تا من را از عقب‌ماندگی فرهنگی بسیاری از کارگران آگاه کند. من و جواد این عقب‌ماندگی را با شیوع نژادپرستی، تبعیض جنسیتی در میان کارگران در جوامع صنعتی پیشرفته و مشکل تاریخی یهودی‌ستیزی مقایسه کردیم. اما، هر دو، هم‌عقیده بودیم که عقب‌ماندگی فرهنگی / ایدئولوژیک کارگران صنعتی ایران، دارای ریشه‌های منحصربه‌فرد خود در ایران بوده است که همین امر کار سیاسی را با مشکلات عدیده‌ای مواجه می‌کرد. اگرچه آزار و اذیت جنسی زنان کارگر در ایران به اندازه‌ی ایالات متحد مشکل‌ساز نبود، اما کارگران به طرز غیرمعمولی جنسیت‌گرا و سکسیست بودند و رد و بدل شدن جوک‌های زننده در این محیط بسیار رایج بود. این موضوع مربوط به قبل و بعد از انقلاب می‌شد. جواد خاطر نشان کرد که نبود تفریح و سرگرمی مناسب، تفکیک جنسیتی و عواملی مشابه، به شکل‌گیری جماعتی منجر می‌شد که به لحاظ جنسی بسیار سرکوب شده بود. هرچند به‌طور کلی کارگران صنعتی در مؤسسات بزرگ، اوضاع به‌نسبت بهتری داشتند. جواد می‌گفت

همه‌ی کارگران، تلویزیون و رادیو داشتند. کارگرانی که در کارخانه‌های بزرگ مشغول به کار بودند ماشین هم داشتند. جواد می‌گفت انقلاب، کارگران را سیاسی کرد، اما آنها را از لحاظ فرهنگی زیرورو نکرد.

جواد من را از تجربیات خود در تبریز مطلع کرد، و با عبرت گرفتن از شکست چپ در ایران، خاطر نشان کرد که «ما نمی‌توانیم با شعارهای مارکسیستی [مبارزه را] شروع کنیم، ما باید با خود طبقه‌ی کارگر واقعی دست به مبارزه بزنیم». او به صورت مختصر به نکته‌ای اشاره کرد که: «ما در آن زمان درک نمی‌کردیم که چیزی تحت عنوان کارگر مرتجع هم وجود دارد و در شورا، با کارگران طرفدار [آیت‌الله] خمینی، ضد چپ یا ضد اندیشه‌های سوسیالیستی مماشات می‌کردیم». چرا؟ چون او کارگر بود، چون او «آگاهی کاذب» داشت.

روشن است که مسئله‌ی آگاهی کارگران یک مسئله‌ی پیچیده است. هنگامی که در مورد کار صنعتی و سیاست طبقه‌ی کارگر فکر می‌کنیم ما با دو ناسازه مواجه می‌شویم. ناسازه‌ی اول این است که همزمان که کارخانه به‌عنوان سنگ محک آگاهی طبقانی و مقاومت جمعی قلمداد می‌شود، عرصه‌ی بالقوه‌ای برای جزئی از طبقه‌ی متوسط‌شدن و اشرافیت‌کاری هم ارائه می‌کند. ناسازه‌ی دوم بیشتر به اقتصادهای پیشرفته‌ی صنعتی غرب مربوط می‌شود، جایی که کارخانه به‌عنوان عرصه‌ی سلطه‌ی بی‌قیدوشرط، از هم‌گسیختگی، زوال و ایجاد سردرگمی معرفی می‌شود. (بریورمن ۱۹۷۴) بوراوی (۱۹۸۴) معتقد است که یک سیاست واقعی بومی برای تولید وجود دارد؛ که هر دو ناسازه را می‌توان با شناسایی تنوع سلطه و با تمرکز بر مبارزات حول محور تولید، حل کرد. «سیاست تولید» برخاسته از پویایی خود فرایند تولید است که آگاهی و ظرفیت کارگران را برای سازمان‌دهی خود پدید می‌آورد، مانند آنچه در بنگاه‌های صنعتی بزرگ تبریز و دیگر جاهای ایران رخ داد.

در طول انقلاب ایران، اگر چه اقدام جمعی کارگران صنعتی، بخشی از جنبش اجتماعی گسترده‌تر بود، اما دارای ویژگی‌های منحصربه‌فرد خودش نیز بود. اعتصابات صنعتی و شورش در کارخانه‌ها را باید از اقدامات پوپولیستی توده‌ای و شورش در

خیابان‌ها متمایز کرد. جان نش^۱ در سال ۱۹۸۴ نوشته است که در مواقعی شبیه به این، کارگرانی خارج از سلطه‌ی هژمونی قرار می‌گیرند که زندگی روزمره، رفتار آنها را تنظیم می‌کند و به بازیگرانی در تاریخ تبدیل شوند.

جواد با دیدگاه من موافق بود که امروز کارگران ایرانی به دلیل تجربیات‌شان در انقلاب، در مقایسه با قبل مرفقی‌تر هستند. (علاوه بر پویایی فرایند کار) هرچند، به فرایند عمیق‌تر و پیوسته‌تری از توسعه‌ی فرهنگی و بلوغ سیاسی نیاز است. برای جواد مبارزه حول شوراها و سندیکاها، کارگری اصیل و با برنامه امری ضروری است، ضمن این‌که سمینارهایی نیز می‌بایست سازمان‌دهی شوند تا موجب درک و دریافت کارگران از نقش خود در تولید و جامعه شود. همان‌طور که جواد متذکر شد، «کارگران باید به فرایند تصمیم‌گیری کشیده شوند. ما باید کنش و خط مشی را تغییر بدیم».

در بحث‌های جاری محافل ایرانی درباره‌ی ماهیت انقلاب (که آیا این انقلاب «اسلامی»، «بورژوازی»، «فاشیستی» یا «پوپولیستی» بود) آنچه اغلب فراموش شده، ماهیت چندطبقه‌ای انقلاب است و این‌که مطالبات طبقاتی در طول و بعد از مبارزات ضد شاه صورت‌بندی شده است. در بحث‌های ادامه‌دار در میان محققان ایرانی، پیرامون نقش، محتوا و پی‌آمدهای اعتصابات و اعتراضات صنعتی من از یک سو، پیشنهاد تشکیل شوراها و جنبش حول کنترل کارگری و تقاضای مردمی برای ملی‌سازی قله‌های فرماندهی اقتصاد^۲ (صنایع، بانک‌ها، شرکت‌های بیمه، تجارت خارجی) را ارائه دادم و از سوی دیگر، پروژه سوسیال-دموکراتیک خودمختار [خودآیین]، مالکیت اجتماعی و برنامه‌ریزی منطقی را پیشنهاد کرده‌ام. با در نظر گرفتن این دلیل و دیگر دلایل، من انقلاب ایران را ماهیتاً مرفقی قلمداد می‌کنم - و تمایزی تحلیلی میان انقلاب ایران و جمهوری اسلامی قائل می‌شوم. تیلی استدلال می‌کند که، عناصر یک رپرتوار می‌تواند با تجربیات جدیدی از اقدامات جمعی - تظاهرات اکثریت ملت، اعتصابات، سایر فرم‌های

۱. June Nash

۲. The commanding heights of the economy

قله‌های فرماندهی اقتصاد اصطلاحی است که لنین در کتاب خود تحت عنوان «امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری» بر آن تأکید می‌کند.

دادخواهی و اعتراض و انقلاب‌ها تغییر کند. به همان اندازه که تجربه‌ی انقلابی در ایران، عناصر حیاتی را به رپرتوار طبقه‌ی کارگر اضافه کرد، من انقلاب را نمایانگر یگ گام رو به جلو برای جنبش کارگری در نظر می‌گیرم. و چون توسعه‌ی صنعتی به شدت در دستور کار رژیم کنونی ایران است (برنامه‌هایی برای بازسازی کلان بعد از جنگ در حال انجام است) هیچ دلیلی وجود ندارد که بپذیریم طبقه‌ی کارگر، سرگردان و از میدان به‌در شده است. هنگامی که یکی از اعتصابات بزرگ کارگران فولاد در سال ۱۳۶۳ را به یاد می‌آوریم که برنامه‌ی دولت برای تعطیلی طولانی‌مدت مجتمع بزرگ فولاد اصفهان و زائد تلقی کردن انبوه کارگران مازاد را نقش بر آب می‌کند، حسی به ما می‌گوید که دوباره صدای کارگران صنعتی شنیده خواهد شد.

رپرتوار هر جمعیت به وضوح شامل ناکامی‌ها، و سایر بدبختی‌ها و همچنین تجربیات مثبت تر است. دیویس^۱ (۱۹۸۶) اخیراً در مطالعه‌ی خود در مورد کارگران آمریکا نشان داده است (یا به تعبیر خود او «بی‌میلی طبقه‌ی کارگر آمریکایی») که تجربه‌ی ناکامی‌ها، بدبختی‌ها، فرصت‌ها و مسیرهای مسدود شده - به‌طور خلاصه اختلافات در جنبش کارگری و آنچه که ممکن است روان‌شناسی شکست نامیده شود - یک عامل اساسی در ارزیابی وضعیت فعلی طبقه‌ی کارگر و چشم‌انداز سیاسی آن است که باید در همسان‌پنداری توسعه‌ی اقتصادی و سیاست طبقه‌ی کارگر فوق مورد بحث قرار بگیرد. به همین دلیل است که به‌طور کلی، تئوری جهان‌شمول پرولتاریا یا مبارزه‌ی طبقاتی بی‌فایده است. مشکلات و چشم‌انداز کار در جوامع معاصر را نمی‌توان براساس اصول پیشینی حل کرد، بلکه به جای آن می‌بایست از مجرای مطالعات موردی، در میان کشورها، پژوهش‌های تطبیقی که مقاومت و مبارزات کارگران را مستند می‌کند، و بر روابط جاری میان اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اقدامات طبقه‌ی کارگر انگشت تأکید می‌گذارد.^۲

۱. Davis

^۲ یک نمونه مقاله‌ی ارائه شده پیش از نشست سالانه‌ی انجمن جامعه‌شناسی آمریکا (۱۹۸۶) است که نه‌تنها مقاومت کارگران در آرژانتین، برزیل، کره‌ی جنوبی و تابوان را مستندسازی می‌کند، بلکه ظرفیت بخش‌های مردمی برای تغییر سیاست اقتصادی را نشان می‌دهد.

منبع اصلی:

Val Moghadam, Industrial Development, Culture and Working-Class Politics: A Case Study of Tabriz Industrial Workers in the Iranian Revolution, International Sociology Vol. ۲, No. ۲. pp.۱۵۱-۱۷۵, June ۱۹۸۷.